

طرح جدید

حكومت متحده جهانی

در دو شماره گذشته این مسائل مورد بحث قرار گرفته: فکر حكومت واحد جهانی (آنتر ناسیونالیسم) در طول تاریخ برای تشکیل حكومت جهانی سه راه وجود دارد: ترویج ایده نولوژی، زور و قدرت، توسل به هر دو راه. تشکیل جامعه ملل به عنوان قدمی بسوی وحدت جهانی پس از جنگ جهانی اول - تشکیل سازمان ملل متحد به عنوان دومین گام برای صلح و وحدت پس از جنگ جهانی دوم، در این شماره طرح جدید و حكومت متحده جهانی، را که بمنزله جانشین سازمان ملل پیشنهاد شده بررسی میکنیم.

در بررسی بسیار کوتاه کارنامه سازمان ملل یاد آور شدیم بشهادت واقعه‌های موجود و حوادث تلخ و ناگوار جهان حاضر این سازمان قادر بحفظ صلح و وحدت جهانی نشده است و دنیای امروز در معرض يك انفجار خطرناك و در لبه پرتگاه يك جنگ مخوف قرار دارد با اندك توجهی معلوم میشود آنچه امروز صلح را بصورتی ناپایدار و متزلزل حفظ میکند «موازنه قوا بر اساس وحشت» است و بلكه شرق و غرب بر اساس وحشت از تسلیحات يكدیگر، از دست زدن با اقدامات حاد و انفجار آمیز بین المللی خودداری می کنند و این وحشت آنها را مجبور به احتیاط در برخوردهای بین المللی و مسائل جهانی ساخته است. بر هیچ کس پوشیده نیست که این چنین صلحی مایه امید و اطمینان جهانیان نمیتواند باشد و از يك انفجار خطرناك عالمگیر جلوگیری نمیتواند بکند. این اوضاع ناگوار و غیر قابل تحمل و ناتوانی آشکار سازمان ملل عده‌ای از متفکرین و خیر خواهان بشریت را جدا ممتد ساخته که باید گامهایی فراتر نهاد و راستی يك نوع «حكومت واحد جهانی» بوجود آورد، آنچنان تشکیلاتی که دارای سه رکن اساسی و مهم هر نوع حكومت واقعی یعنی قوه مقننه، مجریه و قضائی باشد و این تشکیلات بطور جدی و مؤثر بر همه ملل حكومت واقعی بنماید.

جمعیت‌های طرفداران این حکومت که بآن «حکومت متحدہ جهانی» نام داده‌اند تاکنون کنگره‌های متعددی در کشورهای مختلف تشکیل داده و یک جمعیت جهانی بوجود آورده‌اند، اساسنامه و آیین‌نامه این جمعیت در کنگره‌هایی که در سال ۱۹۵۳ در کپنهاگ و سال ۱۹۵۴ در لندن و سال ۱۹۶۱ در وین و سال ۱۹۶۳ در توکیو تشکیل شد، بتدریج تهیه و تکمیل گردیده است، اخیراً دوازدهمین کنگره این جمعیت جهانی در شهر سانفرانسیسکو تشکیل شده بود.

برای اطلاع از طرز تفکر و هدف این جمعیت جهانی قسمت کوتاهی از مقدمه اعلامیه ایرا که در کنگره توکیو سال ۱۹۶۳ از طرف کنگره منتشر شده و بیان‌کننده طرز تفکر و مرام آنها است در اینجا می‌آوریم:

«امروز جهان و جهانیان در سردروراهی خطرناک نابودی و هستی قرار گرفته‌اند. جهانیان بایستی خواه و ناخواه بین جنگ اتمی که فناء تمدن و فرهنگ انسانی است و «حکومت جهانی تحت لوای قانون» یکی را انتخاب کنند.

صلح دائمی و عمومی بوسیله امضاء عهدنامه‌ها یا میثاق‌ها و وعده‌های رسمی سیاستمداران عملی نشده و نخواهد شد. برای اینکه از صلح واقعی برخوردار شویم بایستی بقوانین اخلاقی احترام بگذاریم و به یک حکومت جهانی که متکی به «پارلمان» و «محاکم» و «ارتش جهانی» است متوسل شویم فقط در پناه چنین حکومتی جهانیان میتوانند با آرامش زندگی کرده از خطرات جنگ‌های اتمی مصون بمانند.»

بگمان اعضاء پرشور و علاقمند بخیر و صلح انسانیت این جمعیت اگر دولتهای جهان باهم کنار بیایند تشکیل شدن حکومت واحد جهانی که دارای قوه مقننه و قضائی و مجریه باشد کاری قابل عمل و شایان هر گونه تلاش و تعقیب است، در اینکه این حکومت واحد چگونه و بچه صورتی باید بوجود آید طرح‌های گوناگونی پیشنهاد شده است.

مهمترین این طرح‌ها از طرف دو نفر از دانشمندان معروف بنام «گرنویل کلارک» استاد دانشگاه دوپلن و «لویی سن» استاد دانشگاه هاروارد تهیه و پیشنهاد شده است این دو دانشمند که در امور بین‌المللی بصیرت و تجارب فراوان دارند بالغ بر ده سال منشور سازمان ملل متحد را مورد بررسی قرار داده اشکالات کار و نواقص عملی آنرا پیدا کرده لزوم قطعی تجدید نظر در منشور ملل متحد و طرحی را که خودشان برای «حکومت واحد جهانی» ریخته‌اند در کتابی قطور با نام «صلح جهانی در لوای قانون» بزبان انگلیسی منتشر ساخته‌اند، و این کتاب بچند زبان زنده و مهم دنیا ترجمه شده است.

خلاصه و فشرده بسیار کوتاه این طرح که از اصول و اساسات تشکیلات فعلی سازمان ملل مغایر بوده و تقریباً طرح یک حکومت جهانی واقعی است بقرار زیر است:

۱ - وقتی صحبت از حکومت جهانی ، میشود باید تمام جهانیان در آن سهیم و صاحب نظر باشند بر خلاف وضع فعلی در مجمع عمومی حکومت جهانی که در واقع يك «پارلمان جهانی» است عامل دیگری را باید در نظر گرفت ، طبیعی ترین عوامل ، عامل جمعیت است و بنا بر این : باید بر جمعیت ترین کشورهای جهان مثل جمهوری چین - هندوستان - اتحاد جماهیر شوروی ، ممالک متحده امریکای شمالی بیش از هر کشور دیگر در مجمع عمومی سازمان جدید (حکومت جهانی) رأی داشته باشند . برای هر کدام از این کشورها سی رأی در نظر گرفته شده .

هشت کشور دیگر (برزیل - فرانسه - انگلستان - اندونزی - ایتالیا - ژاپن - پاکستان - جمهوری فدرال آلمان غربی)

هر يك پانزده رأی	دوازده کشور بعدی از حیث جمعیت
هر يك ده رأی	هشت کشور بعدی از حیث جمعیت
هر يك شش رأی	سی کشور بعدی از حیث جمعیت
هر يك چهار رأی	سی کشور بعدی از حیث جمعیت
هر يك دو رأی	باقی کشورها هر يك
يك رأی	

ممالکی که هنوز استقلال نیافته اند آنها هم حق خواهند داشت بنا بر عامل جمعیت هفده رأی در مجمع عمومی داشته باشند .

۲ - **شورای عالی اجرائی** - بر خلاف وضع فعلی که شورای عالی (شورای امنیت) پنج عضو با حق و تو دارد شورای عالی اجرائی حکومت متحده جهانی هفده نفر عضو بدون حق و تو خواهد داشت اعضاء این شورا در مقابل مجمع عمومی مسئول خواهند بود و قوه مجریه تصمیمات پارلمان جهانی بشمار خواهند آمد .

۳ - **خلع سلاح عمومی بطور کامل** : پس از آنکه مجمع عمومی و شورای عالی جهانی تشکیل یافت بلافاصله کمیسیون عالی بازرسی جهانی از طرف آن دو تشکیل و این کمیسیون وظیفه دارد در عرض دو سال کلیه سلاحهای موجود در جهان را آمار گرفته گزارش آنرا به مجمع عمومی تقدیم نماید ، پس از آن در عرض ده سال خلع سلاح عمومی را چه زمینی چه دریائی چه هوائی به نسبت ده درصد در سال در کلیه کشورها باید تقلیل دهد .

۴ - **ارتش جهانی** - ارتش جهانی که نامش ارتش صلح سازمان حکومت جهانی است باید در دو قسمت تشکیل یابد : ارتش آماده بخدمت و ارتش ذخیره ، عده آماده بخدمت شصت هزار و عده ذخیره يك ملیون و دویست هزار نفر پیشنهاد شده است این ارتش همیشه برای حفظ صلح در اختیار شورای عالی اجرائی خواهد بود .

۵ - دیوان دادگستری بین المللی - برای اینکه قانون جهانی بر جهانیان حکومت کند بایستی پارلمان جهانی قوانینی را وضع نماید دادگاه بین المللی آن قوانین را اعمال و تفسیر نماید ، اگر اختلافات بین المللی سیاسی باشد دادگاه دیگری بنام « دادگاه جهانی انصاف » پیش بینی شده که بآنها رسیدگی خواهد کرد .

۶- عواید سازمان حکومت جهانی - مخارج تمام تشکیلات این سازمان جهانی سی و شش میلیارد دلار تخمین شده است و باید هر کدام از ملتها این مبلغ را بصورت مالیات معادل دودرصد از تولیدات خود بپردازد .

طرفداران حکومت متحده جهانی خود نیز باین واقعیت مهم آگاهند که عملی شدن امثال این طرح ها آماج ریشه دار و اساسی دول و ملت های بزرگ جهان را لازم دارد و متاسفانه این دولتها و ملتها باین آسانها زیر بار این طرح ها نخواهند رفت ، بدین علت در کنگره هائی که هر سال تشکیل میشود کنگره بیشتر با خد تصمیماتی میپردازد که میتوان آنها را در شرایط حاضر بدولت های جهان قبولانید گر چه فاصله میان این تصمیمات و صورت نهائی حکومت جهانی بسیار زیاد است اگر این تصمیمات عملی شود مقدمه ای خواهد بود برای عملی شدن طرح های نهائی مانند طرح «گر نوئل کلارک» که در بالا بیان شد .

در دوازدهمین کنگره جمعیت که اخیراً در سانفرانسیسکو تشکیل شد موضوع مذاکرات عبارت بود از رهایی بشر از جنگ ؛ رهایی از احتیاج و فقر ، رهایی از اختلاف و تشتت های بین المللی ، در همین کنفرانس تصمیماتی گرفته شد که مهمترین آنها این موضوعات بود :

۱ - اجباری نمودن تبعیت از آراء دادگاه بین المللی برای دولتها بر خلاف وضع کنونی که مراجع بدادگاه بین المللی و عمل به آراء آن برای دولتها جنبه اختیاری دارد و دولتها میتوانند کمترین ترتیب اثری به تصمیمات این دادگاه ندهند .

۲ - تشکیل شدن يك « پلیس صلح جهانی » ، مجهز به اسلحه های جدید .

۳ - تشکیل شدن « دادگاه عالی انصاف جهانی » در مورد حل اختلافات سیاسی دول .

۴ - حق مداخله دادگاه بین المللی در امور داخلی ملل در موارد لزوم برای حفظ قطعی

صلح ، طرح هائی مانند آنچه گفته شد امروز برای پایدار ساختن صلح از راه تاسیس يك حکومت جهانی از طرف دانشمندان و متفکرین بشریت پیشنهاد میشود درباره این موضوعات مقالات پر آب و تاب و عریض و طویلی مینویسند ، کنگره ها و کنفرانسها تشکیل میشود ، سخنرانیهای پر شور (بقیه در صفحه ۶۵)

اختیار طلاق با کیست ؟

(۲)

نکات گذشته چه پاسخی را پی ریزی میکنند ؟

در شماره گذشته تذکر دادیم که : لازم است پیش از آنکه پاسخ صحیح پرسش فوق را بیان کنیم ، چند نکته را که در حقیقت ، زیر بنای بسیاری از مسائل حقوقی و از آن جمله مباحث مربوط به طلاق را تشکیل میدهد توضیح داده آنگاه باصل پاسخ بپردازیم. در آن شماره نکته اول را که مربوط به « غلبه عواطف و احساسات، درزن» و « فزونی نیروی تفکر، در مرد» بود، تا حدودی روشن کرده و اینک به نکات دیگر ، میپردازیم :

۲ - قانون گذار ، موظف است هنگام وضع قانون ، منافع و مصالح واقعی اکثریت مردم را در نظر بگیرد نه اقلیت ناچیز و موارد استثنائی را .

مثلا هر گاه دولتی خواست ، قانون منع مسکرات را تصویب کند ، ابتداءً مفساد و زیان - هائیکه الکل ، برای عموم مردم و جامعه دارد ، در نظر میگیرد ، آنگاه طبق مصالح عمومی و پیشگیری از زیانها ، آنرا استعمال آن، دامنگیر اکثریت مردم میشود ، حکم به تحریم آن، مینماید ، حال، در این میان ممکن است افرادی هم پیدا شوند که بعلمی نه تنها الکل برایشان ، مضر نیست بلکه خاصیت داروئی نیز برای آنها دارد ولی وجود اینگونه افراد نادر و اقلیتهای ناچیز ، هیچگاه نمیتواند مانع تصویب قانون منع مسکرات که برفع اکثریت و ضامن سعادت عمومی است گردد ، در باب قوانین مربوط بزین و مرد نیز ، قانونگذاران نبایستی سرشت و طبیعت عمومی آنها را نادیده بگیرند .

قوانینی که وضع میکنند حتماً بایستی مطابق نیازمندیهای روحی و جسمی اکثریت آنها بوده استعداد های طبیعی آنان را بهتر هدایت و رهبری نماید .

گرچه ممکن است در میان مردان ، افرادی هم پیدا شوند که از نظر افکار و روحیات، مانند بسیاری از زنان بوده ، دارای خصائص زنانه باشند و یادرمیان طائفه نسوان، زنانه پیدا شوند که کاملاً خصائص و صفات مردانه داشته باشند ولی باید توجه داشت که با افراد استثنائی قانون کلی و عمومی نقض نمیگردد .

روی همین اصل است که «آلکسیس کارل» میگوید: «متخصصین تعلیم و تربیت باید اختلاف عضوی و روانی جنس مرد و زن، و وظائف طبیعی آنها را در نظر داشته باشند و توجه باین نکته اساسی در بنای آینده تمدن ما حائز کمال اهمیت است.

و بعلمت عدم توجه باین نکته اصلی و مهم است که طرفداران نهضت زن؛ فکر میکنند که هر دو جنس، میتواند یک قسم تعلیم و تربیت یا بند و مشاغل و اختیارات و مسئولیتهای یکسانی بعهده بگیرند» (۱)

۳ - دوران حاملگی، زایمان، شیر دادن، اداره امور خانه و تربیت فرزندان، کمترین مجال میدهد که برای تأمین زندگی شخصی، بیرون از خانه کار کنند و از این راه هزینه زندگی شخصی خود را فراهم کرده و بطور کلی از نظر مخارج، بی نیاز باشد.

و اندامها نظریکه در سابق، توضیح دادیم: اسلام، نفقه و مخارج زن و فرزند و خانواده را بعهده مرد گذاشته و موظف است که مخارج خانواده را از لحاظ غذا و مسکن و غیره مطابق شؤن، بپردازد.

این دستور، حتی شامل آنمذتیکه زن از شوهر طلاق گرفته و در عده بسر میبرد، هست.

۴ - بطوریکه ضمن مقالات گذشته توضیح دادیم، مسئولیت نگهداری و تعلیم و تربیت فرزندان از نظر اسلام، بعهده مرد است، اوست که «حق ولایت» نسبت بفرزندانش دارد و بایستی همواره متکفل امور آنان بوده، هر گاه زن او طلاق هم بگیرد، تکفل فرزندان بعهده مرد است زن در این باره هیچگونه مسئولیتی بعهده ندارد (۲)

۵ - معمولا هنگامیکه زن از شوهر طلاق میگیرد، مبلئی از او بعنوان «مهریه» طلبکار است.

بعلاوه اثاثیه ایکه به همراه خود بعنوان «جهیزیه» بخانه شوهر برده و منزل او را رونقی بخشیده بوده، با خود میبرد و خانه شوهر را از هر جهت بی فروغ ساخته و از رونق و نشاط میانندازد.

* * *

نکات گذشته چه پاسخی را پی ریزی میکنند؟

حال که این نکات تا حدودی روشن گردید، وقت آنست که باصل پاسخ بپردازیم و توضیح دهیم که آیا اختیار طلاق تنها باید در دست مرد باشد؟ و یا آنکه هر دو در انحلال پیمان

(۱) انسان موجود ناشناخته ص ۸۴-۸۷

(۲) بشماره ۸ سال ششم همین سلسله مقالات، مراجعه شود.

زناشویی باهم مساوی باشند یعنی: هما نظوریکه شوهر، هر گاه بخواد همیتوانده مسرش را طلاق بگوید و یا رضایت او در انحلال عقد شرط است؛ زن هم قادر باشد، در صورت تمایل، خود را از قید زوجیت خلاص کند و یا اقلاً بدون رضایت او انحلال عقد، صحیح نباشد؛ یعنی رضایت هر دو باهم شرط باشد. بعقیده ما عاقلانه ترین راهی که هم بنفع زن و مرد، و هم ضامن سعادت واقعی جامعه و خانواده است و از افزایش آمار طلاق و تزلزل ارکان خانواده جلوگیری میکند، همان صورت اول یعنی سپردن طلاق بدست مرد است منتها با محدودیتها و قیود فراوانی که در اسلام برای آن پیش بینی شده است.

زیرا طبق نکات بالا اکثریت مردان از لحاظ روحی کمتر تحت تأثیر احساسات زودگذر قرار میگیرند آنها در اثر مال اندیشی با هر امر جزئی تحریک نمیشوند و کشتی خانواده را بدست امواج سهمگین احساسات و دریای طوفانی عواطف و امیال زودگذر نمی سپرند. آنها بخوبی میدانند که انحلال کانون خانواده برایشان بچه قیمت گرانی تمام خواهد شد زیرا اینمطلب برای آنها روشن است که با انحلال پیمان زناشویی، بار سنگینی که عبارت است از: پرداخت مهریه، تکفل اولاد، تهیه مجدد لوازم زندگی و نگهداری و تربیت فرزندان مستقیماً بدوش آنهاست.

و بالاخره از آنجا که عواقب سوء طلاق، مستقیماً متوجه مرد است از اینجهت اگر درست بیانید شد تا دکارد باستخوانش نرسد، هیچگاه دست بسوی این عمل خطرناک و خانمانسوز دراز نخواهد کرد.

ولی زن .. در جمیع این مراحل، در نقطه مقابل مرد قرار دارد نازک طبع، زودرنج و دارای عواطف و احساسات رقیق و برافروخته است و هنگام انحلال عقد، هیچگونه مسئولیتی نه از لحاظ تکفل و تربیت اولاد، و نه از لحاظ پرداخت مهریه بعهده ندارد، نه با زنندگی فرزندان بردوش دارد و نه نسبت بشوهر دینی بگردن اوست بلکه هما نظوریکه تذکر داده شد، معمولاً هنگام طلاق مهریه ایکه در وقت ازدواج برایش قرار داده شده طلبکار است و این خود ممکن است از عوامل انحلال خانواده از ناحیه او باشد.

بنابراین چگونه میتوان دادن حق طلاق را بدست آنها امری عاقلانه دانست با آنکه زنان با خصیصه روحی و احساسات برافروخته ایکه دارند، از کوچکترین چیزی میرنجند و دل سرد میشوند و در مقابل، زود دل بند و علاقه مند میگردند!

آیا با اینحال، زن و مرد را در امر اختیار طلاق، مساوی دانستن، خود اقدام مؤثری برای تزلزل ارکان خانواده و افزایش آمار طلاق نیست؟ آیا عدالت مقتضی چنین مساواتی هست یا آنکه مساوات در اینگونه موارد عین ستمکاری نسبت با افراد خانواده و کودکان است؟ طبق همین محاسبات روشن است که اسلام فرموده: طلاق تنها در دست مرد است «الطلاق

بیدمن اخذ بالساق» (۱)

(۱) جواهر کتاب طلاق

چگونه بر علوم بیگانه دست یافتند؟

در مقالات گذشته یاد آور شدیم که باطلوع دین مقدس اسلام و انتشار قرآن مجید، درهائی از علوم و فنون بروی مسلمانان گشوده شد اکنون توضیح میدهیم که این علوم و فنون تا آغاز قرن سوم هجری، ریشهٔ اسلامی داشت. باین معنی که همه از قرآن و گفتار پیغمبر و ائمه اطهار (ع) سرچشمه میگرفت، مانند علم حدیث، تفسیر، تاریخ، صرف و نحو، لغت، قرأت، رجال، فقه، اصول، فن خطابه، انشاء، شعر و غیره که هر کدام به چندین رشته تقسیم میشد.

ولی چون نفوذ اسلامی توسعه یافت و ممالک همجوار و دولتهای متمدن آنروز ضمیمه امپراطوری اسلامی گردید، و مسلمانان با سایر ملتها تماس پیدا کردند و از علوم و آداب و تمدن آنان اطلاع یافتند، بعلوم اصیل خود اکتفا نمودند و اقدام به اخذ و ترجمه و نقل سایر علوم بشری کردند. دیری نپایید که تمام میراث بشری و همه دانشهای ایران و روم و یونان که شامل پزشکی، فلسفه، منطق، نجوم، جغرافی، ریاضی، طبیعی، گیاهشناسی، شیمی، و غیره بود همه و همه توسط دانشمندان صلاحیتدار خود آن ملتها بزبان عربی و اسلامی ترجمه شد، و مسلمانان با شور و شوق و پشت کار مخصوص بآموختن آن پرداختند.

اینکه گفتیم دانشمندان خود آن ملتها، اعم از آنهایی بود که مسلمان شده بودند، و یا آنها که همچنان بکیش خود باقی ولی باستخدام دولت اسلامی درآمده و بکار ترجمه و نقل علوم و میراث خود بزبان عربی و اسلامی اشتغال داشتند.

ترجمه علوم و فنون ایرانی

آنچه از زبان فارسی به عربی برگردانده شد، کتابهایی مشتمل بر نجوم، هندسه، جغرافی، تاریخ و سیر، آداب اداری و مملکت داری بود، کسانی که این علوم و فنون را بعربی ترجمه کردند بنقل این ندیم در (فهرست) عبدالله بن مقفع، دانشمندان خاندان نوبخت و حسن بن سهل، بلاذری، محمد بن جهم برمکی، هشام بن قاسم، موسی بن عیسی کردی، زادویه ابن شاهویه اصفهانی، بهرام بن مردان شاه، و محمد بن بهرام بن مطیاری اصفهانی و دیگران بودند که اغلب دین مبین

اسلام را پذیرفته بودند ، و بخاطر اسلام علوم خود را بزبان عربی نقل کردند .

احمد امین نویسنده معروف مصری مینویسد : این ایرانیان که مسلمان شدند و عرب‌های که باندازه کافی از فرهنگ ایرانی برخوردار گردیدند ، در قرن سوم هجری و اوائل دولت عباسی جهان را پراز دانش و حکمت و شعر و شکر کردند . که در آن میان عنصر ایرانی به نحو آشکاری جلوه گراست . نتیجه افکار ایرانی این شد که در لباس زبان عربی نوابی مانند بشار در شعر ، و ابن مقفع در نویسندگی ، و مؤلفی همچون ابن قتیبه و طبری پدید آورد . (۱)

علوم یونان و روم و هند

از زمان خلافت منصور خلیفه عباسی دانشمندان اسلامی باجنب و جوش زاید الوصفی دست بکار ترجمه علوم و فنون یونان و روم و هند و ایران شدند ، راجع بعلوم ایرانی اشاره ای کردیم . اکنون بطور کامل میگوئیم : در عصر منصور و بالاخص در زمان خلافت مأمون خلیفه عباسی کتابهای پرارزشی از یونانی و رومی و هندی بزبان عربی ترجمه شد ، و مسلمانان بآموختن و شرح و بسط آن پرداختند ، مانند کتاب کلیله و دمنه ، و سندهند ، از زبان هندی ، و کتب مجسطی ، فیثاغورث و افلاطون و جالینوس و بقراط و خاصه مصنفات ارسطو توسط دانشمندان مسیحی عرب - زبان یا مسلمان بعبری ترجمه شد . این کتابها مشتمل بر علوم و فنونی از قبیل فلسفه ، طب ، منطق ، تاریخ و سرگذشت ، ادبیات ، علوم طبیعی و ریاضی بود . دانشمندان برای اینکه علوم بیگانه را درست بزبان خود نقل کرده باشند ، حتی چندبار ترجمه را تغییر دادند و بادقت بیشتری بنقل آن پرداختند .

نکته جالب توجه اینجاست که مسلمانان بعد از نقل علوم و فنون ایران و روم و یونان و هند بزبان خود ، چنان بفرا گرفتن و تشریح و تهذیب و تنقیح آن همت گماشتند که مافوق آن متصور نیست ، و مورد اعجاب و تحسین صاحب نظران بیگانه قرار گرفته و زبان به ستایش آنان گشوده اند .

مرکز این فعالیت‌های علمی و تحقیقی نخست بغداد بود ، و سپس به اندلس (اسپانیا) و ایران و مصر و سوریه نیز کشیده شد ، و همین زحمات طاقت فرسا و قابل تقدیر مسلمانان بود که علوم و فنون اسلامی و غیر اسلامی که بوسیله مسلمانان باوج کمال رسیده بود بااروپا برده شد و در قرون وسطی موجب بیداری غربیان و ترقیات و حرکت عامی و صنعتی آنان گردید .

دکتر گوستاو لوبون چه مینویسد ؟

دکتر گوستاو لوبون «فرانسوی در تمدن اسلام و عرب» مینویسد : هنگامیکه مسلمین

(۱) ضحی الاسلام ج ۱ - ۱۸۱ .

شروع بفتوحات نمودند هنوز يك پر توضیعی از تمدن قدیم ایران و روم شرقی در دنیا باقی بود . پیروان اسلام از این دنیای جدید که در آن قدم گذارده بودند بی نهایت متأثر شده با قدم سریعی با خذ علوم و ادب و فنون متعلقه بان مشغول گردیدند . ایشان همان استعدادی را که در فتوحات کشوری از خود برورز داده بودند اکنون در تحصیل علوم و فنون و هنر نیز آن استعداد را به بروز و ظهور رسانیدند . .

مسلمین وقتیکه شام و ایران را گرفتند در آنجا قسمتی از ذخائر علوم یونان را بدست آوردند . آنها کتب سریانی را بعربی ترجمه نموده کتبی را هم که تا آنوقت ترجمه نشده بود خیلی زود بعربی نقل نمودند ، غرض که آنها بایک استعداد غریبی به تحصیل علم و ادب مشغول گردیدند .

اینان تا چندی بهمین کتابهای ترجمه شده بعربی ، قناعت نموده ، سپس کتب اصلی ، خصوصاً کتب قدیمه یونان را ، بدست آورده به تعلیم و تعلم آن کتب مشغول گشتند و بدانگونه که زبان لاتین و قسطلی را بعد از مدتی در اندلس زبان یونانی را نیز در اندک زمانی فرا گرفتند ، چنانکه حالیه در کتابخانه اسکوریا کتب لغت عربی به یونانی ، عربی به لاتینی ، عربی به اسپانیولی موجود است که مؤلفین آن کتب مسلمان بوده اند . (۱)

گفتار جرجی زیدان

جرجی زیدان دانشمند و نویسنده بزرگ مسیحی عرب زبان در کتاب «آداب اللغة العربیه» مینویسد : فرنگیان از قرن دهم میلادی شروع بآموختن زبان عربی نمودند تا آن راه از علوم طبیعی و طب و فلسفه آگاهی یابند . فرنگیان کتب مهم این قسمت را بزبان لاتینی که در آن روز نزد آنان زبان علمی بود ، درآوردند .

تا آنجا که ما اطلاع داریم نخستین کسیکه اقدام به ترجمه و نقل کتب عربی به لاتین نمود پاپ سلفستردوم در اواخر قرن دهم میلادی و بعد از او (هرمان) متوفی بسال ۱۰۵۴ میلادی و پس از او قسطنطین افریقی و دیگران بوده اند .

در قرن دوازدهم میلادی «طلیطله» و سایر شهرهای مسلمانان اندلس (اسپانیا) ، مانند بغداد در عصر هارون و مأمون محل آمدورفت فرنگیان و مرکز تجمع آنها برای استفاده یا ترجمه یا تألیف بود . یکی از کسانی که در اندلس اشتغال بنقل کتب عربی به لاتین داشت «ریمون» اسقف طلیطله در اواسط قرن دوازدهم بود که بسیاری از کتابهای عربی را به لاتین ترجمه کرد .

(۱) تمدن اسلام و عرب صفحه ۵۵۶ - ۵۵۷ .

بعد از وی افلاطون طیوری و ادلاراجی و یوحنا شبیلی ، و کندی سالفی و هرمان دلماتی و مرقس طلیطلی و غیره راه او را پیمودند و بنقل آثار اسلامی بزبان خود همت گماشتند . جیرار کرمانی بیش از همه باین کار اهتمام ورزید . زیرا قریب هشتاد کتاب محتوی علوم پیشینیان را در منطق و فلسفه و ریاضیات و نجوم و طبیعیات و شیمی و غیره از آثار مؤلفین یونان و مسلمین مانند فارابی ، ابن قره ، اولاد موسی نو بختی ، خوارزمی ، کندی و فرغانی و غیره را از لغت عربی به لاتین برگرداندند .

پادشاهان اروپا در آن روز نیز اهتمام به نشر ادبیات عربی داشتند تا در کشورهای خود از آن بهره مند گردند . زیرا هر انسان عاقلی که بخواهد ملت خود را در علم و تمدن پیش ببرد ناگزیر از این کار است و از آنها که در این خصوص سابقه دارند کمک میگیرند . نخستین کسی که در نهضت جدید اروپا در این راه کوشش بعمل آورده ، فردریک دوم متوفی ۱۲۵۰ و الفونس پادشاه قشتاله (اسپانیا) بود که مانند مأمون مترجمان را گرد آورد و دستور داد کتب عربی را ترجمه کنند ! آنها نیز کتب عربی را به اسپانیایی و از آن زبان به لاتین نقل کردند .

اخبار کار آنها در اروپا منتشر شد و امرای آنجا این راه را دنبال کردند و بیشتر در قرون وسطی اوقات را در ترجمه و نقل کتب اسلامی گذراندند . تا جائیکه تمداد کتابهایی که در این مدت از عربی بزبان های خارجی و بالاخص لاتین ترجمه شد به ۳۰۰ کتاب رسید ! باین شرح : ۹۰ کتاب در فلسفه و طبیعی ، ۷۰ کتاب در ریاضیات و نجوم ، ۹۰ کتاب در طب ، ۵۰ کتاب در گیاه - شناسی و شیمی (۱) .

(۱) : رجوع شود بکتابهای : تاریخ تمدن اسلام و عرب گوستاو لوبون و تاریخ تمدن

جرجی زیدان و غیره .

تدریس رقص ممنوع!

پارلمان کویت بدولت توصیه کرد که آموزش رقص را در

مدارس ممنوع نماید ، در همین پیام بدولت توصیه شده که سعی

شود دختران لباس شایسته ای بپوشند!

اطلاعات ش ۱۱۹۰۵

آخرین لانه فساد

نخستین سالی که پیامبر اکرم وارد شهر مدینه شد ، برای خاتمه دادن به تمام دسته بندیها و اختلافات داخلی ، يك سند زنده و قانون اساسی برای مدینه و حومه آن تنظیم فرمود . و یهودان و اوسیان و خزرجیان عموماً متعهد شدند که از منطقه مدینه دفاع نمایند و این سند با تمام خصوصیات و مواد در شماره هفتم از سال پنجم از نظر خوانندگان گرامی گذشته است .

گذشته از این بایهودان مدینه پیمان دیگری بست ، و طوائف گوناگون یهود ، عموماً متعهد شدند که اگر ضرری برسول خدا و یاران او برسانند ، و یا اسلحه و مرکب در اختیار دشمن بگذارند پیامبر در اعدام آنها و ضبط اموال و اسیر کردن زنان و فرزندان ایشان دستش باز باشد . ولی تمام طوائف یهود به عنوان گوناگون پیمان را نقض کرده و آنرا نادیده گرفتند ، بنی قینقاع ، مسلمانان را کشتند و بنی النضیر نقشه کشتن پیامبر را ریختند و پیامبر اکرم آنهارا مجبور کرد که جلاء وطن کنند ؛ و از محیط مسلمانان بیرون روند و طائفه بنی قریظه در کوفه بیدن اسلام با سپاه عرب صمیمانه همکاری کردند . اکنون باید دید رهبر عالی قدر اسلام بنی قریظه را چگونه ادب و سیاست فرموده است ؟ ؛ و چرا درباره آنان شدت عمل بخرج داده است ؟ . اینک متن جریان را از زبان سیره نویس اسلام ابن هشام بشنوید :

هنوز افق مدینه روشن نشده بود که آخرین دسته احزاب سرزمین مدینه را با ترس و وحشت فوق العاده ای ترك گفتند ، با اینکه آثار خستگی و فرسودگی در چهره مسلمانان نمایان بود ، مع الوصف . پیامبر اکرم به فرمان خداوند مأمور شد که کار بنی قریظه را یکسره کند ، مؤذن اذان گفت و پیامبر نماز ظهر را با مسلمانان گزارد ، سپس مؤذن بدستور پیامبر چنین گفت : **من كان سامعاً مطيعاً فلا يصلين العصر الا بيني قريظة** : یعنی مسلمانان بایست نماز عصر را در محله بنی قریظه بگزارند . سپس پرچم را بدست علی داد ، و سر بازان دلیر و فاتح بدنبال علی (ع) راه افتاده ، سرتاسر دژ بنی قریظه را محاصره کردند . دید بانان دژ حرکت ارتش اسلام را بداخل دژ گزارش داده فوراً درهای دژ را بستند ولی جنگ سرد از ورود ارتش اسلام آغاز

گردید، جهودان بنی قریظه از روز نه‌ها و برجهای دژ به پیامبر اسلام فحش و ناسزا می‌گفتند پرچمدار لشکر برای اینکه سخنان رکیک جهودان به گوش پیامبر اسلام نرسد، بسوی مدینه حرکت کرد، تا از نزدیک شدن پیامبر به اطراف دژ جلوگیری نماید ولی پیامبر به‌علی فرمود اگر چشم آنها به‌من افتد، از فحش و ناسزا خودداری مینمایند. رسول‌خدا از دیک قله آمد، و با صدای رسا تندی کرد و چنین فرمود: **هَلْ أَحْرَأَكُمُ اللَّهُ وَانزَلَ عَلَيكُمْ نِقْمَتَهُ**. آیا خداوند شمارا خوار و ذلیل ساخت ؟

این حدت و تندی از پیامبر برای جهودان بی‌سابقه بود، فوراً برای اینکه احساسات رسول‌خدا را خاموش سازند، گفتند: ای ابوالقاسم، تو یک فرد تندزبان نبودی؟! این سخن آنچنان عواطف حضرت را تحریک کرد که بی‌اختیار عقب‌عقب رفت و عبا از دوش وی افتاد.

شورای یهودان در درون دژ.

در این شوری حی بن اخطب نصیری که آتش افروز جنگ احزاب بود، شرکت داشت، زیرا او طبق وعده‌ای که به کعب اسد رهبر بنی قریظه داده بود، پس از تفرق احزاب بسوی خیبر رفت، و وارد دژ آنها شد. رهبر طائفه سه‌طرح داد، و درخواست کرد که بایکی از سه تا طرح موافقت شود:

۱ - همگی اسلام بیاوریم زیرا نبوت محمد امریست قطعی و بر همه مامسلم است، و تورات نیز تصدیق کرده است.

۲ - زنان و کودکان خود را بکشیم، و از دژ بیرون آئیم و با مسلمانان آزادانه بجنگیم اگر کشته شدیم نگرانی نداریم، و اگر پیروز شویم، دومی تب‌زن و فرزندی پیدا میکنیم.

۳ - امشب شب شنبه است، محمد و یاران او میدانند که طائفه یهود در شب و روز شنبه دست به هیچ کاری نمیزند، بنا بر این ما از غفلت آنها استفاده نمائیم و شبانه حمله ببریم.

شوری هر سه پیشنهاد را رد کرد، و گفت: ما هرگز دست از آئین خود و تورات بر نمی‌داریم، و زندگی برای ما پس از زنان و کودکان خود لذت بخش نیست، و طرح سوم از نظر عقائد مذهبی قابل‌اجراء نخواهد بود. زیرا ممکن است گرفتار خشم الهی گردیم، همچنانکه اقوام قبل از ما بر اثر عدم مراعات حقوق و احترام شبیه دچار قهر خداوند گردیدند.

برای شناختن روحیهٔ اعضاء شوری، گفتگوهای آنان بهترین راهنما است، و در طرح اول حاکی است که آنان یک جمعیت لجوج و معاند بودند زیرا اگر راستی (چنانکه رهبر آنان گفت) به نبوت پیامبر اکرم ایمان داشتند، ایستادگی در برابر او معنایی جز لجاحت

نخواهد داشت . طرح دوم و گفتگوئی که در پیرامون آن انجام گرفت ، شاهد روشنی است که این طائفه يك مشت مردم سنگدل و قسی القلب بودند ، زیرا کشتن کودکان و زنان معصوم و بیگناه بدون قساوت شدید امکان پذیر نیست قابل توجه اینکه شوری این طرح را از این نظر رد کرده زندگی پس از آنها برای مالذت بخش نخواهد بود ، واحدی نگفت که این بیچاره ها چه گناهی مرتکب شده اند که ما آنها را ذبح کنیم ، و اگر محمد بر آنها مسلط شود ، هر گز آنها را نمی کشد ، و ما پدران عطوف و مهربان !! چگونه دست بچنین کاری بزنیم .

طرح سوم حاکی است که آنان قدرت معنوی و آشنائی پیامبر را به فنون نظامی و قوانین دفاعی درست ارزیابی نکرده بودند ، و تصور میکردند که قائد اعظم اسلام ، در شب و روز شنبه احتیاط لازم را انجام نمیدهد ، آنها در باره دشمنی مثل یهود که به حیله و نیرنگ معروف است . بررسی واقعه احزاب ثابت میکند که افراد هوشیار و خردمند در میان این دسته فوق العاده کم بوده ، و گر نه آنان از نظر سیاست هم میتوانستند موجودیت خود را حفظ کنند ، بدون اینکه یکی از دو گروه (اسلام و شرک) به پیوندند . و در حقیقت میتوانستند تماشاگر میدان نبرد محمد و سپاه عرب گردند ، و هر دسته ای پیروز میشد ، موجودیت و سیادت آنها محفوظ بود .

ولی بدبختانه فریب چرب زبانی حبی بن اخطب را خوردند و سپاه عرب پیوستند . و این بدبختی موقعی شدت پیدا کرد که پس از یکماه همکاری با سپاه عرب در آخر کار ، از کمک کردن بقریش خودداری نمودند و تسلیم صحنه سازی نعیم بن مسعود شده و بقریش پیام دادند تا گروه گانی از شخصیت های بزرگ بمانسپارید ، ماهر گز باشما بر ضد محمد همکاری نخواهیم کرد . این خیره سران قافیه را در این لحظه سخت باختند دیگر تصور نکردند ، که از این طرف بر ضد محمد قیام کرده اند . و اگر روابط خود را با قریش قطع کنند ، چه بسا سپاه عرب احساس ناتوانی کند ، و مگر که نبرد ارتك کرده بخانه خود بر گردند ، در این صورت همه بنی قریظه در چنگال مسلمانان گرفتار خواهند شد .

اگر آنان دارای نقشه صحیح سیاسی بودند ، در همین لحظه که از سپاه عرب فاصله گرفته بودند ، فوراً ندامت و پشیمانی خود را از شکستن پیمان به مسلمانان ابراز میکردند ، تا از خطر احتمال پیروزی مسلمانان مصون و محفوظ بمانند ، ولی بدبختی دامن گیر آنها شد ، از قریش بریدند ، و به مسلمانان نه پیوستند .

پیامبر اکرم هر گز نمیتوانست پس از رفتن سپاه عرب ، بنی قریظه را بحال خود بگذارد ، زیرا هیچ بعید نبود باردیگر سپاه عرب در فصل مناسب با تجهیزات کافی در صدد تسخیر میندیه بر آید ، و با همکاری بنی قریظه که کلید فتح و سرکوبی اسلام بودند و دشمن خانگی محسوب میشدند ، موجودیت اسلام را به خطر افکنند . بنا بر این حل مشکل بنی قریظه و یکسره کردن کار آنها برای مسلمانان يك امر حیاتی بود . یهودان پس از محاصره شدن از پیامبر درخواست کردند که ابولبابه اوسی را بفرستد تا با او به مشورت بپردازند ، و ابولبابه سابقاً با بنی قریظه پیمان دوستی داشت ، هنگامیکه وی وارد دژ شد زنان و مردان یهود گرد وی جمع شده گریه و شیون آغاز کردند ، و

گفتند آیا صلاح است که ما بدون قید و شرط تسلیم شویم .

خیانت ابولبابه

ابولبابه گفت بلی ولی بادست اشاره به گلو کرد یعنی اگر تسلیم گردید ؛ کشته خواهید شد ابولبابه میدانست که پیامبر اکرم با موجودیت این دسته که خطرناکترین جمعیت برای آئین توحیدند ، موافقت نخواهد کرد . ولی ابولبابه از این که به مصالح عالیه اسلام و مسلمانان خیانت ورزید ، و اسرار آنها را فاش ساخت سخت پشیمان شد و بابدنی لرزان و چهره‌ای پریده از دژ آنها بیرون آمد . یکسره به مسجد رفت و خود را بیکی از ستونهای مسجد بست و با خدا پیمان بست که اگر خداوند از تقصیری نگذرد ، تا پایان عمر به همین حالت بسر ببرد .

مفسران میگویند این آیه درباره خیانت ابولبابه نازل گردیده: **یا ایها الذین آمنوا**

لاتخونوا الله وارسول و تخونوا اما ناکم وانتم تعلمون (انفال ۲۷) یعنی ای افراد

بایمان هر گز از روی علم بخدا و رسول وی و امانتهایی که در اختیار شما قرار گرفته است خیانت موزید . خبر ابولبابه به پیامبر اکرم رسید ، فرمود : اگر قبل از این عمل ، پیش من میآمد ، من از خداوند طلب آمرزش میکردم و خداوند نمی بخشید ولی اکنون باید بماند تا مغفرت خدا شامل حال او گردد . همسروی در اوقات نماز میآمد گرهای طنابی را که با آن خود را بستون بسته بود ، باز میکرد ، پس از انجام فریضه باردیگر او را بستون مسجد می بست .

شش روز گذشت ، سحر گاهان که پیامبر مهمان ام سلمه بود ، پیک وحی فرود آمده آیه

زیرا که حاکی از آمرزش ابولبابه است ، آورد : **واخرون اعترفوا بذنوبهم خلطوا**

عملا صالحا و آخر سیئا عسی الله ان یتوب علیهم ان الله غفور رحیم (توبه ۱۰۲)

یعنی گروهی دیگر از آنها بگناهان خود اعتراف کرده ، عمل نیک و بد را بهم آمیخته اند ، شاید خداوند توبه آنها را بپذیرد خداوند آمرزنده و رحیم است .

دیدگان ام سلمه بر چهره نورانی پیامبر درحالی که خنده‌ای برآب داشت ، افتاد ، پیامبر به ام سلمه فرمود خداوند از تقصیر ابولبابه گذشته بر خیز و بشارت بده . هنگامیکه همسر پیامبر بشارت آمرزش ابولبابه را بمردم داد ، مردم ریختند که بندهارا باز کنند ، ولی ابولبابه گفت: بایست پیامبر اکرم این قید و بندهارا باز نماید ، پیامبر برای اقامه نماز صبح وارد مسجد گردید ، دیده اش به ابولبابه افتاد بادستهای مبارک خود بندهارا باز کرد .

سرگذشت ابولبابه یک درس آموزنده ایست ، لغزش او روی احساسات نابجای او بود ، گریه مردان و زنان خائف ، قدرت خودداری را از او سلب کرد ، و راز مسلمانان را فاش ساخت ، ولی قدرت ایمان و ترس از خدا از آن بالاتر بود ، که او را وادار کرد تا آنچه جان جبران کند ، که باردیگر جرأت خیانت در مخیله او خطور نکند .

دقت و تأمل

نَبِهَ بِالْتَفْكَرِ قَلْبِكَ

دل خویش را با اندیشه

و تفکر پدارگردان

(علی علیه السلام)

* مبارزه با سهل انگاری

* بررسی و کنترل غیر مستقیم

* احتیاطات خطرناک

مبارزه با سهل انگاری

راه زندگی همیشه هموار نیست، در آن پستی و بلندی‌های زیادی بچشم می‌خورد، با اینکه دردورنمای زندگی دنیا، تلخ و شیرین هر دو در کنار یکدیگر دیده میشوند، ولی بدون تردید مقداری از مشکلات زائیده روحیات ناصحیح افراد است، و این انسان‌ها هستند که بر دشواریهای زندگی می‌افزایند، و اگر روزی به‌موازات پیشرفت‌های علمی و صنعتی، انسانها بتوانند با برخورداری از اصول اساسی تربیت، نواقص فردی و اجتماعی را برطرف سازند، اگر **مدینه فاضله افلاطونی** بوجود نیاید؛ لاقلاً مقداری از مشکلات کاهش یافته زندگی را در کام افراد گوارا تر خواهد نمود.

بررسی‌های اجتماعی این واقعیت را آشکار می‌سازد، که یکی از عوامل پیدایش مشکلات، **روح سهل انگاری** است، شاید عده‌ای باور نکنند که زبان‌های جبران ناپذیری، در اثر همین روحیه غلط، در تمام شئون زندگی بروز و ظهور می‌کند، ولی مطالعات دقیق اجتماعی پرده از روی عواقب آن برمی‌دارد. پسر جوانی که در دوران بحرانی تحصیلات قرار دارد، و پایان فعالیت‌های تحصیلی او نزدیک است، در اثر یک برخورد و یک نگاه و تبسم هوس-انگیز، تمام برنامه‌های زندگی خود را فراموش کرده، بدون مطالعه و دقت، و رعایت تناسب خانوادگی، حاضر می‌گردد با فرد غیر متناسبی ازدواج کند، با اینکه تشکیل خانواده و انتخاب همسر یکی از مشکلترین مراحل زندگی است، سعادت و بدبختی زن و مرد،

بر محور این انتخاب دوره میزند ، آیا می توان بایک هوس خام و نپخته ، اساس زندگی مشترك را پی ریزی کرد ؟ آیا عقل اجازه میدهد ، که آدمی در موقع نتیجه گیری تحصیلات خود را رها کرده ، آینده درخشان خود را فدای يك هوس زودگذر نماید ؟



بررسی و کنترل غیر مستقیم

پسران و دختران اجتماع کنونی برخلاف گذشته تا حدودی از امکانات برخوردار هستند ؛ و اولیاء تا سرحد قدرت ابزار تحصیل و پیشرفت را در اختیار آنان قرار میدهند ، ولی بزرگترین اشتباهی که غالب خانواده ها مرتکب میشوند ، اینست که آزادی بی حد و حسابی بفرزندان خود ، میدهند که در آن هیچ نوع کنترل و بررسی وجود ندارد ، و بطور مسلم آزادی بی حد و حصر ، خود عامل انحراف و لغزش است ، این نوع مسامحه ها کار را بجائی میکشاند که پدران ناگهان فرزندان خود را ، در منجلاب فساد اجتماعی غوطه ور می بینند ، آیامی توان سهل انگاری اولیاء را در این قسمت نادیده گرفت !؟

جوانانی که امروزه در پشت میله های زندان ، بجرم اعتیادهای خطرناک قرار گرفته اند ، اگر از روز نخست جزئیات رفتار و کردارشان ، بطور غیر مستقیم مورد بررسی قرار می گرفت و لغزشها و اشتباهات آنان ، با اصول صحیحی تذکر داده شده راهنمایی میشدند ، امروزه کارشان بدینجا کشیده نمیشد .

باید اعتراف کنیم که روح سهل انگاری ، در نوع افراد اجتماع ما وجود دارد ، کارها بر اساس دقت و اهتمام انجام نمیگیرد ، حالت گریز از انجام مسئولیت بیشتر بچشم میخورد ؛ همه میخواهند ظواهر امر رعایت شود ، کمتر افرادی هستند که کار نیک را برای نیکی آن ، بر اساس واقعیت انجام دهند ، در نتیجه بتدریج روح دقت و کنجکاوی از بین میرود ، و مسلم است که اجتماع سهل انگار ، نمی تواند با قافله تمدن همراه باشد ، اولیاء باید در نظر داشته باشند ، که از دوران کودکی فرزندان خود را افرادی دقیق و موشکاف بار آورند ، اگر آمار گیری دقیقی از امتحانات دبیرستانی یا کنکورها بعمل آید ، معلوم میشود که بسیاری از شکست خوردگان در امتحانات ، جزء کسانی بوده اند که بر اساس يك اشتباه و مسامحه ، سر نوشت آنان دگرگون شده است .

برای جبران این نوع شکست ها ، باید راهنمایان سعی کنند بمنابین گوناگونی فرزندان اجتماع را طوری تربیت کنند که در هیچ کاری دچار سهل انگاری و مسامحه نباشند ، حتی در ورزش و بازیهای کودکانه ، آنان را افرادی اصولی و دقیق بار آورند ،

چه در غیر این صورت روح اشتباه کاری بتدریج در آنان قوت یافته ، فردا در زندگی اجتماعی ، افرادی مسامحه کار بار خواهند آمد . **دکارت** که تحولی در علوم ریاضی بوجود آورد ، و هندسه را از کودک خارج نموده **هندسه تحلیلی** را بجهان علم تقدیم داشت ، از همان خردسالی کودک **هشیار و دقیق** بود ، در هیچ کاری مسامحه نمی کرد ، در انجام کارها دقیق بود ، بر اساس همین شخصیت اخلاقی ، در سن هشت سالگی پدرش او را **فیلسوف کوچک** لقب داد . بسیاری از کشور گشایان در اواخر زندگی ، وقتی عوامل شکست خود را بررسی مینمایند ، پس از مطالعه برای آنها روشن می گردد که **یک مسامحه و اشتباه** ، عامل شکست آنان بوده است ، بطوریکه اگر **ناپلئون** در جنگ **واترلو** نیمی از لشکریان خود را از جبهه جدا دور نکرده بود ، دچار شکست نشده ، صفحات تاریخ دگرگون نمی گردید .

لحظات خطر ناک

تاریخ گواهی میدهد که عده ای از سیاستمداران و **زمامداران** در موقعیت های خاصی تصمیماتی گرفته بودند ، که پس از گذشت زمان برای آنان روشن شده ، که در گرفتن آن تصمیم ، راه شتاب را پیموده بوده اند ؛ و اگر کمی در گرفتن آن تصمیم مطالعه و دقت میکردند ، هرگز بزبان های جبران ناپذیری گرفتار نمیشدند . موضوعی که باید توجه کاملی بر آن داشت ، این نکته است که **در مواقع بحرانی آدمی دچار ناراحتی های سختی میشود ، در چنین اوقاتی از گرفتن هر نوع تصمیم عجولانه باید اجتناب کرد ،** چه در حالت بحرانی نیروی عقل انسان نمی تواند همه جهات تصمیم را بخوبی بررسی کند .

تنها چیزی که مورد توجه قرار می گیرد **قاطعیت و پرندهی** است ، روی همین جهت بسیاری از تصمیماتی که در موارد بحرانی گرفته میشود ، قابل اعتماد نمی باشد .

هنگامی که نادر شاه برای جنگ عازم شمال ایران بود ، تبری بسوی اورها شد ، بازوی شاه زخمی گردید ، بدخواهان **رضا قلی میرزا** فرزند شاه را عامل این خیانت بزرگ قلمداد نمودند ، نادر پس از بازگشت شاهزاده را مورد بازجویی قرارداد ، پیداست در محکمه ای که قاضی و مدعی آن ، نادر شاه و محکوم شاهزاده باشد ، نتیجه بازجویی چگونه خواهد بود ؛ نادر در سخت ترین مرحله زندگی دچار خشم شده ، دستور داد که فرزندش را کور

نمایند ، این دستور بزودی انجام گرفت ، ولی هر لحظه که از زمان آن فرمان بیرحمانه میگذشت ، بیگناهی رضا قلی میرزا بیشتر آشکار میگشت ، در نتیجه ، آشفتهگی روحی نادر افزایش می یافت ، مرور زمان نادر را متوجه این واقعیت تلخ نمود که چگونه در باره چنین تصمیم خطرناکی جانب دقت و تأمل را روانداشته ، در اجراء آن شتاب نموده است .

ما اسلام را

باجان ودل پذیرفتیم!

سال بنفع آنها در نقاط مختلف تبلیغ میکرده و باصلاح از طرف سران و مقامات معروف آنها مورد تشویق و تقدیر فراوان واقع شده است که عین دستخط آنها الآن موجود میباشد ، وی پس از دقت و مطالعه ، بی پایه بودن این مسلک سیاسی استعماری رادانسته و به اسلام پناه آورده است .



۱- آقای اسدالله رمضانی «ثابت»
متن نامه ایشان عیناً از نظر خوانندگان محترم میگذرد :

بسم الله الرحمن الرحيم . ان الدین عند الله الاسلام - ومن یتبع غیر الاسلام دیناً فلن یقبل منه .

باطلاع عموم میرساند که اینجناب اسدالله شهرت رمضانی ثابت فرزند مرحوم محمد دارای شناسنامه شماره ۶۹ صادره از «تهران» ساکن «خرمشهر» که اصلاً بهائی زاده هستم و سالیان دراز جزء آنها بوده و بنفع آنها تبلیغ میکرده ام پس از مطالعات فراوان و گفتگو با اهل اطلاع یقین پیدا کردم که مسلک بهائی بی اساس ، و حقیقت و عمل در آن

خوشبختانه بر اثر توسعه وسائل تبلیغاتی و روشن شدن افکار ، همه ساله عده زیادی از کسانی که تحت تأثیر تبلیغات مسموم و گمراه کننده ای واقع شده بودند ، متوجه حقیقت شده و با آغوش باز از اسلام استقبال کرده و حقایق عالی این آئین پاک را با جان ودل می پذیرند و خدا را باین نعمت بزرگ شکر میگویند .

بسیاری از آنها مراتب اسلام آوردن خود را طی نامه ای که بامضاء خودشان نوشته اند با عکس و مشخصات بدفتر «مکتب اسلام» ارسال میدارند و متأسفانه بر اثر ضیق صفحات مجله موفق بدرج آنها نمیشویم . بعنوان نمونه در ذیل نام و مشخصات عده ای از آقایان هدایت شدگان اخیر را از نظر خوانندگان گرامی میگذرانیم و موفقیت و خوشبختی و ثبات قدم آنها را در راه حق از خداوند بزرگ خواهانیم .

ضمناً خاطر نشان میسازیم که اولین نفری که مراتب انزجار خود را از مسلک فرقه ضاله در ذیل از نظر خوانندگان محترم می گذراند آقای است که مدتی در حدود ۳۰

مذهب شیعه ایمان پیدا کردم .

«عبدالنبی چهاردولی»

۳ - آقای علی اسلام طلب - نامبرده طی نامه ای تشریف خود را با آئین اسلام بنمایند مجله ما در « نیریز » فارس نوشته و از وی درخواست نموده که جریان تشریف ایشان در مجله مکتب اسلام درج گردد، وی سابقاً فریب دسته گمراهی را خورده و در سلك آنها در آمده بود ، ولی بر اثر تماس با اهل اطلاع نور هدایت بر دل او تافت ، و در سلك مسلمانان پا کدل در آمده است .

۴ - آقای فیلیپ لازار - نامبرده که دانشجوی سال چهارم دانشگاه پزشکی عراق است اخیراً ضمن سفر خود بایران در بندر پهلوی با جمعی از روحانیون تماس گرفته و پس از تحقیق و بررسی کامل از مذهب مسیحیت کناره گیری کرده و آئین اسلام را می پذیرد . پدر وی از جراحان و اطباء بغداد است و در نامه خود که بامضاء عده ای از خوانندگان محترم بدفتر مجله رسیده چنین مینویسد :

اینجانب عباس فیلیپ لازار مسیحی سابق با سلامت عقل و طیب خاطر پس از بررسی دقیق بوحدانیت خداوند و خاتمیت پیامبر اسلام و حقایق طریقه جعفری اعتراف نموده و افتخار دارم که از این بیعد در سلك مسلمانان جهان قرار گیرم و نام اینجانب مطابق نام فرزند گرامی امیر مؤمنان «عباس» نامیده شود .

فیلیپ سابق - عباس جدید الاسلام کنونی

۵ - آقای ادوارد دانش آموز سال سوم متوسطه در دفتر مذهبی کارخانه سیمان درود حضور یافت و در محضر یکی از روحانیون عالم مقام اسلام آورد و نام « محمد علی » و شهرت « اسلامی » را برای خود انتخاب نمود .

نیست ، بایقین و اطمینان کامل بحقایق دین مبین اسلام و مذهب شیعه اثنی عشری و خاتمیت حضرت محمد بن عبدالله (ص) و امامت دو اوزده امام که اول آنها حضرت علی علیه السلام و آخر آنها حضرت مهدی منظر (ع) که هم اکنون زنده و غائب است و روزی آشکار خواهد شد و جهان را پر از عدل و داد خواهد کرد . من این مراتب را بصریحاً طی نامه مورخه ۱۵/۱۱/۴۴ به پیروان آن فرقه باطل اطلاع داده و برائت خود را اعلام داشته ام و تصریح کرده ام هر چه زودتر نام اینجانب را از دفتر سجلات خود حذف نمایند . «اسدالله رضانی ثابت»

نامبرده مراتب فوق را نیز در حضور جمعی از علماء و روحانیون خرمشهر و آبادان اعلام داشته است .



(آقای اسدالله رضانی ثابت)

۲ - آقای عبدالنبی چهاردولی -

اینجانب فرزند محمدخان ساکن شوش که مدت ها فریب یکی از فرقه های گمراه را خورده بودم تدریجاً ماهیت این فرقه در نظر من روشن شد ، دیدم آنها هدفی جز ترویج فساد ندارند و پس از تماس با دانشمندان اسلام و تحقیق کامل بحقایق این آئین مقدس و حقایق

نفاق

مَا قَبَّحَ بِالْإِنْسَانِ أَنْ يَكُونَ ذَا وَجْهِينِ

هیچ چیز برای انسان قبیح تر از نفاق و دورویی نیست
« علی علیه السلام »

برای پرورش شخصیت خویش تلاش کنیم
بوقلمون صفتی یا قبیح ترین رذائل اخلاقی
این خانه نفاق را آتش بزنید

مهمترین عامل سعادت و خوشبختی و بهترین زینتی که آدمی بآن آرایش می یابد «شخصیت» است، این گوهر ارزنده بزندگی اصالت و عظمت میبخشد، و انسان را بیالاترین درجات ترقی و عالیترین مدارج افتخار و شایستگی نائل میسازد، افراد بشر از این جهت که همگی موجودات انسانی هستند بایکدیگرمساوی و برابرند، اما از نظر عقل و فکر و عادات روانی و مشخصات اخلاقی بایکدیگر تفاوت و اختلاف دارند، آنچه افراد را از هم جدا میکند و ارزش و پایه قدر و منزلت هر کس را مشخص و نمایان میسازد شخصیت است، برخلاف سایر عوامل محرک که در ما اثر غیر مستقیم دارند اثر شخصیت مستقیم و خلل ناپذیر است.

بشر برای این قدم بعرضه هستی گذارده که در راه پرورش سجایا و ذخائر وجودی خود و همچنین برای بالا بردن سطح معارف و توسعه افق فکر و ادراک خویش صمیمانه بکوشد، تا فعالیتهای روانیش نیرومند گردیده و بکمال رشد خود برسد و بالاخره بتواند بخوبی وظیفه انسانی خود را در صحنه دنیا ایفا کند. بنیاد گذاری شخصیت عمیق و سالم در نفس و بکار انداختن نیروهای باطنی در مجرای سعادت، بایدهدف تمامی افراد قرار گیرد، هر قدر شخص در این راه از خود بیشتر فعالیت نشان دهد بیشتر میتواند بادرک موفقیت خویش امیدوار باشد، زیرا هیچ چیز همچون شخصیت برجسته در حصول سعادت مؤثر نیست، و نمیتواند مصالح و منافع انسان را تأمین کند، و او را برای شناوری در دریای متلاطم و پر آشوب زندگی مهیا سازد.

« همبولت » میگوید: «بایدهدف هر شخصی این باشد که بزرگترین و عالیترین

درجات تقدم را که قوای او در حال کمال و ثبات ممکن است بآن برسد بدست آورد . . هر يك از عادات و صفات در آفریدن سر نوشت انسان سهمی دارند ، و هر احساس و تفکری روی آنها اثر میگذارد ، و بهمین علت است که اخلاق هر کس پیوسته در تغییر و تحول بوده با همواره بسوی تعالی ورشد میرود و یا بطرف انحطاط و پستی سقوط مینماید . نخستین قدم بسوی تقویت و تکمیل شخصیت آن است که شخص راه استفاده و بهره برداری را از تجهیزات و ذخائری که در وجودش تعبیه شده است ، بیاموزد و با هر گونه عوامل مخربی که مانع راه تکامل میباشد مبارزه نموده پستی و رذالت را از دامان خود فرو ریزد ، اما تا وقتی که ارزش واقعی خود را درک نکرده هرگز موفق باحمای خویشتن نخواهد شد ، و ممکن نیست بتواند در خود تحولات و دگرگونیهای ثمر بخشی بوجود آورد و روان خویش را از آلودگیها حفظ نماید ، بلکه بجای تکامل راه قهقرایا سیر خواهد کرد .

گفتار و رفتار آدمی تا از کمالات نفسانی و از اعماق دل سرچشمه نکیرد ، بهیچوجه ارزش و قیمتی ندارد ، سخن وقتی حاکی از « وحدت شخصیت » است که نماینده روح و ترجمان دل و رازگوی قلب باشد ، و نشانه های شرافت و کمالات از آن بدرخشد ، بر خلاف تباین و تضاد بین نیات قلبی و سخن که نشانه « بی ثباتی شخصیت » است و بدترین تأثیرات و تلخ ترین نتایج را در زندگی خواهد داشت .

بوقلمون صفتی یا قبیح ترین رذائل اخلاقی

« نفاق و دورویی » از رذائل بزرگ اخلاقی است که از هر جهت مذموم و ناپسند میباشد . طبیعت انسان که لایق آزادی و سعادت مندی است و توانائی صعود بحد اعلائی تعالی و ترقی را دارد وقتی بدروغگوئی و عهد شکنی آلوده شد نفاق و دورویی برای نشو و نما میدانی وسیع بدست میآورد و بصورت يك بیماری مزمن در وجود شخص جایگیر میشود ، نفاق مانع بزرگ و پایداری در راه پیدایش صفات نیک و حقیقت جوئی در ضمیر آدمی ایجاد میکند ، و قهرأ هر چیزی که در راه رشد و ترقی کمالات نفسانی سد ایجاد کند ، با زندگی سعادت مندانه و جریان تکامل روح مخالف است .

نفاق آفت خطرناکی است که شرافت و ارزش انسان را برباد میدهد ، و بی بند و باری و سقوط اخلاقی را به همراه خود میکشاند ، و بجای نیروی اعتماد بنفس که لازمه موفقیت در زندگی است ، بدبینی و اضطراب را در اعماق دل جایگزین میسازد .

يك موجود فریبنده و مکار که انحرافش باوج اعلائی خود رسیده است ، با مهارت خاصی خود را بهمه کس دلسوز و خیر خواه معرفی میکند ، و اگر کینه و عداوتی میان دو نفر باشد با هر کدام معاشرت و آمیزشی نماید ، چهره دوستی و یکرنگی بخود گرفته و لاف محبت میزند و دیگری را

بیاد انتقاد و ملامت میگیرد ، اما در حقیقت پیوند معنوی و روحی با هیچکدام ندارد ، بهر دو دروغ میگوید و تظاهر و ریاکاری میکند ، از روی تصنع و ریا با عقائد مردم هماهنگی کردن و خودداری از اظهار حق و حقیقت در مواقع لزوم ، از خصائص منافقین میباشد . وجود منافق بر ما تب از دشمن سرسخت خطرناکتر است بگفته یکی از بزرگان : « از خصائص دشمنان این است که بظاهر و باطن دشمنند زیرا دشمنی دورنگی ندارد یکاش دوستان نیز بنوبه خود ما اند دشمنان ثابت قدم و بی ریا بودند ، بدون تردید دوستان منافق از دشمنان خونی بدترند » .

زندگی منافق توأم با ذلت و خواری است ، کسیکه بدورویی عادت کرد ممکن نیست بتواند جائی را در قلوب معاشرین خود اشغال کند سعی و تلاش در راه حقیقت پوشی او را برای همیشه از سوائی در امان نخواهد داشت ، و افعال و گفتار ش فطرت و ماهیت او را آشکار خواهند کرد . « امرسون » میگوید : « انسان با فریاد زدن نمیتواند صدای خود را بگوش مردم برساند بلکه ما آنچه را در اطرافمان پخش میکنیم همان حالت درونی ما است آنچه را که در خودمان نیست نمیتوانیم بدیگران منتقل سازیم آشنایان ما خوب میدانند که ما چگونه کسی هستیم ، اگر بکوشیم خود را نوع دیگری ب مردم معرفی کنیم بیموده است . » یکی از بزرگترین علل بدبختی اجتماع شیوع نیرنگ و ریا و عدم صداقت است ، وقتی نفاق در ساختمان اجتماع رخنه کرد و فضای دلها را فرا گرفت ؛ گذشته از اختلال و انحطاطی که در طبیعت مردم پدید میآورد ، چنین اجتماعی قابل بقا و دوام نخواهد بود .

یکرنگی و صداقت از علائم انسانیت و بهترین و عالیترین روش زندگی است ، این صفت ممتاز که از روح پاک سرچشمه میگردد به شخصیت وحدت میدهد ، موجبات اتحاد و صلح بوده اجتماع را قوی و هماهنگ میسازد . طبیعی است که انسان نسبت بدوستان یکرنگ خود بشدت علاقمند میشود و صمیمانه مهر میورزد ، و میزان این علاقمندی هم باندازه نقرتی است که از معاشرین منافق خود دارد .

منافق از جامعه مسلمین طرد شده است

هنگامی که اسلام بسرعت در حال پیشروی و گسترش بود ، گروه منافقین که موقعیت پوشالی خود را در خطر میدیدند ، بیش از همه احزاب و دستجات مخالف برای درهم کوبیدن اساس حکومت اسلام از خود تلاش و فعالیت نشان میدادند ، گاهی توطئه مسجد ضرار را میچیدند و زمانی دیگر مسلمین را بباد استهزاء میگرفتند ، بحسب ظاهر بار رسول خدا (ص) عهد و پیمان می بستند ولی در موارد امتحان از عمل بوظائف خود شانه خالی میکردند ، این اقلیت مفسد و کارشکن و اخلاکگر که فاقد شخصیت معنوی و اخلاقی بودند نمیتوانستند ناظر اخلاص و

ایمان مردم نسبت به پیغمبر بزرگوار باشند . قرآن مقدس این عده را مطرود و مورد حملات سخت قرار داده ، و در موارد گوناگون از این گروه بدسیرت بشدت سرزنش فرموده است . صفت نفاق و دورویی عکس العمل یکنوع بیماری روحی و حقارت و زیونی است . امیر مؤمنان

علی علیه السلام میفرماید : **« احذروا اهل النفاق فانهم ضالون المضلون المزلون »**

« قلوبهم دویة و صحافهم نقیة » از منافقین دوری جوئید زیرا آنان خود گمراهند و دیگران را نیز بگمراهی و لغزش میکشاند آنها یکنوع بیماری روانی مبتلا هستند هر چند ظاهری آراسته

راند (غررالحکم ص ۱۴۶) (۱) و نیز میفرماید : **« المنافق قوله جمیل و باطنه علیل - منافق گفتارش فریبنده ولی باطن و درونش علیل و بیمار است (غررالحکم ص ۶۰) .**

از آنجائیکه منافق تکیه گاه ثابتی در زندگی ندارد پیوسته بایکنوع حیرت و سرگردانی دست بگریبان است ، رسول اکرم (ص) وضع منافق را با تشبیه جالبی مجسم و مشخص میسازد :

« مثل المنافق کمثل الشاة العائرة بین الغنمین - حکایت منافق همچون گوسفند حیرت زده ای است که در میان دو گله گوسفند سرگردان است (نهج الفصاحه ص ۵۶۲) .

علی علیه السلام فرمود : **« ایاک و النفاق فان ذا الوجهین لایکون وجهاً عند الله -**

از نفاق و دورویی جداً پرهیز زیرا شخص منافق در پیشگاه خداوند بهیچوجه آبرویی ندارد (غررالحکم ص ۱۹) . البته باید توجه داشت که منظور از نفاق اعم از نفاق در عقیده مذهبی یا نفاق اخلاقی و دورویی در منش و رفتار است . اسلام جامعه مسلمانان را بیکرنگی دعوت کرده ، و آنها را بیک زندگی پر از صفا و صمیمیت که از تیرگیهای نفاق و دورویی عاری است سوق میدهد ...

(۱) هیچ حالی از تحمل بی توجهی و بی اعتنائی دیگران دشوارتر نیست و چه بسا اشخاص که وقتی مورد بی توجهی واقع میشوند بالمره راه نفاق پیش میگیرند و بکارهای خلاف دست میزنند « هلن شاختر » .

کتابخانه‌های بزرگ

کتاب و کتابخانه جزء انفکاک ناپذیر زندگی انسان قرن ما است، میلیونها نفر در سراسر جهان همه‌روزه کتاب می‌خرند و بکتابخانه‌ها می‌روند و بمطالعه می‌پردازند و تحت تأثیر افکار و عقاید نویسندگان قرار می‌گیرند و راه زندگی خود را ، انتخاب می‌کنند .

بدون شك کتاب در شکل دادن بافکار مردم نقش حساسی را بعهده دارد و چون همه کس امکان نمی‌یابد که کتاب بخرد ، لذا از کتابخانه‌های عمومی استفاده می‌کنند ... بنا بر این ، برای کمک ب مردم و برای ایجاد تحول فکری در يك جامعه‌ای ، وجود کتابخانه‌های عمومی ضروری است .

اکنون ما میخواهیم در این بحث کوتاه بچگونگی تشکیل کتابخانه‌های بزرگ دنیا اشاره کنیم و توجه شما را بیک نکته اساسی در این زمینه جلب نمائیم :

* * *

شماره کتابهای موجود در کتابخانه‌های بزرگ دنیا باندازه ایست که تصور ما برای باور کردن آن نارساست ! . مثلاً کتابخانه کنگره آمریکا در آمار سال ۱۹۶۳ م خود فقط تعداد کتابهای چاپی خود را دوازده میلیون و هفتصد و پنجاه هزار جلد تعیین کرده است و اگر هیچ‌ده میلیون قطعه خطی و روزنامه و مجله‌های چاپ شده و نقشه‌ها و حلقه فیلم‌های نسخه‌های خطی و چاپی و غیره را هم بر آن بیفزائیم بعددمتجاوز از سی میلیون میرسیم ! .

شماره کتابهای کتابخانه‌های ملی پاریس و موزه بریتانیا هر يك بیشتر از هفت میلیون جلد است .

کتابخانه لنین در مسکو بزرگترین کتابخانه جهان است و متجاوز از بیست میلیون جلد کتاب دارد و شعاع آن قریب دویست کیلومتر است یعنی اگر کتابهای آن را چنانکه در قفسه‌ها می‌چینند ، پهلوی هم بچینند مسافتی بیش از ۲۰۰ کیلومتر را اشغال خواهد نمود . اکنون باید پرسید که این کتابخانه‌ها با چه بودجه‌ای تشکیل و تکمیل شده‌اند ؟

مجله «پیام نوین» می‌رسد : «باید دید این تعداد افسانه مانند ، چگونه فراهم شده و گرد آمده است ؟ » و سپس چنین پاسخ می‌دهد : «... نباید پنداشت که این همه کتابخانه ها را دولت‌ها تأسیس کرده و مخارج آنرا عهده دار میباشند ، بلکه بیشتر کتابخانه‌های عمومی را انجمن‌های محلی شهرها و قصابات تأسیس کرده و هزینه اداره و تکمیل آنرا از عوارض محلی تأمین میکنند و متمکنین محلی ، هر يك بقدر وسع خود با افزودن کتاب و توسعه کتابخانه یاری میکنند .

حتی همه کتابهای کتابخانه‌های بزرگ دولتی را هم دولت خریداری نکرده و نمیکند بلکه غالب این کتابخانه‌ها از مجموعه کتابخانه‌های کوچک خصوصی متعلق باشخاص نیکوکار ، که اهداء کرده اند ، تشکیل شده است .

مثلا قسمت مربوط به خاور زمین در کتابخانه موزه بریتانیا ، از بیست و یک مجموعه مختلف بتدریج از سال ۱۸۲۵ میلادی فراهم شده است که اشخاص نیکخواه دانشمند و بعضی از بزرگان ازمال شخصی خود بکتابخانه موزه بریتانیا اهداء کرده اند ... بطوریکه در مدت یک قرن نزدیک شانزده هزار نسخه خطی و یکصد و بیست هزار جلد کتاب چاپی ، فقط در خصوص مسائل مشرق زمین از کتابهای : فارسی ، عربی ، ترکی ، هندی ، عبری ، چینی ، ژاپنی و غیره بکتابخانه وارد شده است ...

برای استفاده از کتاب نباید نشست و چشم گشود که دیگران کتاب و کتابخانه فراهم کنند و ما از آن استفاده کنیم ، بلکه همه کس باید بقدر توانائی خود در فراهم ساختن کتاب و تکمیل کتابخانه‌ها بکوشد...» (۱) .

* * *

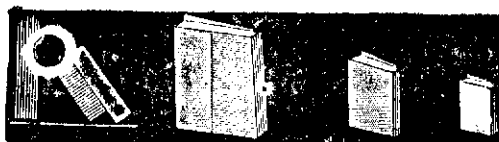
و شما دوست عزیز ! تاکنون چه گامی در راه پیشرفت کتابخانه عمومی مکتب اسلام برداشته ای ؟ آیا وقت آن نرسیده که شما نیز بنوبه خود و باندازه وسع خود این کتابخانه را کمک و یاری کنید ؟

(۱) : از مقاله آقای دکتر مهدی بیانی در مجله «پیام نوین» .

قضاوت نابجا

امام صادق (علیه السلام) می‌فرماید : **وَإِذَا جَارَ الْحُكَّامُ فِي الْقَضَاءِ أَمَسَ الْقَطْرُ مِنَ السَّمَاءِ** «

یعنی : چنانچه قضات در حکم خود ستم بورزند ، آسمان از باریدن باران خودداری می‌کند ،
بحار الانوار ج ۲۴



کتابهای رسیده

۲۴۶ صفحه ناشر : کتابفروشی حاج محمد باقر کتابچی حقیقت - تبریز .

۷ - زن و آزادی بقلم سیدرضا صدر، رقی ، شمیم ۲۳۴ صفحه . از انتشارات مؤسسه مطبوعاتی دارالفکر قم (مباحثی پیرامون مفاسد و جنسایتی که آزادی زن در دنیای امروز بیار آورده است) .

۸ - تجسم عمل یا تبدیل نیرو بماده نگارش : محمد امین رضوی سلدوزی ، وزیر ، شمیم ۳۹۲ صفحه، ناشر: مؤلف (حاوی مطالبی پیرامون : حقیقت عمل ، مکان و زمان عمل، اعمال نیک و اعمال بد ، نظریات دانشمندان اسلامی در بقای عمل و تجسم آن ، نظریات دانشمندان علوم تجربی درباره ماده و نیرو) .

۹ - اسلام و همزیستی مسالمت - آمیز نگارش عباسعلی عمید زنجانی، رقی، زرکوب ۲۳۲ صفحه از انتشارات دارالکتب الاسلامیه تهران (مباحثی درباره با مسلمین چگونه رفتار نمودند، خرابکاری و خیانتهای یهود ، روش مسالمت آمیز پیامبر اسلام در برابر مشرکین ، روش مسلمین در دعوت بدین ، فتوحات مسلمین و علل پیشرفت

بخش اول : کتابهاییکه از طرف ناشرین و یا مؤلفین محترم به دفتر کتابخانه رسیده است:

۱- جوان از نظر عقل و احساسات محمد تقی فلسفی ، وزیر ، زرکوب ۱۶ + ۴۸۰ صفحه - ناشر: هیئت نشر معارف اسلامی تهران (حاوی پانزده سخنرانی مؤلف پیرامون تربیت نسل جوان از طریق اسلامی و علمی) .

۲ و ۳ - ترجمه تفسیر المیزان سید محمد حسین طباطبائی ترجمه: سید محمد خامنه ، محمد جواد حجتی کرمانی، محمد علی گرامی قمی ، وزیر ، زرکوب جلد ۹ و ۱۰ - ۳۰۴ و ۳۱۱ و ۳۰۲ صفحه ناشر : مؤسسه مطبوعات دارالعلم قم .

۵- بسوی جهان ابدی نگارش : زین العابدین قربانی، رقی، شمیم ۳۸۷ صفحه ناشر : کتابفروشی طباطبائی قم (مباحثی پیرامون اعتقاد بر ستاخیز در میان اقوام و ادیان بزرگ عالم ، معاد از نظر اسلام ؛ کیفیت و چگونگی زندگی پس از مرگ ، شبهات منکرین معاد و پاسخ آنها ، صحنه قیامت و نشانه های حدوث آن) .

۶- شرح زیارت جامعه کبیره تألیف حاج میرزا محمد توتونچی، رقی، زرکوب

- سریع اسلام) آقای علی اکبر حدادی از فسا ۱ جلد
- ۱۳۹۱ و ۱۳۹۰ **فقه الصادق** تألیف سید محمد صادق روحانی، وزیری، شمیاز جلد ۱- ۴۰۵ ص ۲- ۵۶۸- ص ۳ ج ۳- ۳۸۵ صفحه (شرح کتاب «طهارت» و «صلوة» علامه حلی «قدم»)
- ۱۳ - **کفایة الواعظین** تألیف سید ابوالفضل حسینی، وزیری، زرکوب، جلد چهارم ۲۵۵ صفحه از انتشارات کتابفروشی علمیه اسلامیة تهران -
- ۱۴ - **مسلمانان هندو کشمیر** از: سیدهادی خسروشاهی، حبیبی، شمیاز ۱۵۶ صفحه. از انتشارات مؤسسه مطبوعاتی فراهانی- تهران (پیرامون اوضاع کشمیر و تجاوزات هندوستان بان سرزمین).
- ۱۵ - **النظام المالی و تداول الثروة فی الاسلام** تألیف محمد مهدی آصفی، رقی، شمیاز ۱۰۳ صفحه ناشر: مؤلف (مباحثی پیرامون نظام اقتصادی اسلام)
- بخش دوم: اسامی افراد و تعداد کتابهاییکه به کتابخانه عمومی مکتب اسلام اهداء گردیده است:
- آقای علی مکرمی از آبادان ۲ جلد
- محمد علی قتیبه حبیبی
- خلخال از رشت
- مصطفی توکل - از گلپایگان
- حسن بیچاهی از رشت
- آقای محمد علی اکبر حدادی از فسا ۱ جلد
- آقای محمد علی ابراهیمی پور از خر مشهر ۳ جلد
- سید مصطفی سبزواری از توپسرکان ۱۰ جلد
- سید ابوالقاسم حسینی از نور
- محمد تقی شریفان از سبزواری
- عبدالرحیم بخشایشی از قم
- سید جواد مدرسی از یزد
- کریم صادقی موحد از تبریز ۳
- علی یزدانی -
- دکتر علی مقدم از تبریز ۱
- محمد عباد سیجانی از اصفهان
- انوشیروان منعیمان از تهران
- کمال الدین رضائی از اصفهان ۲
- نحوی
- میرزا ابوالقاسم کوپائی از اصفهان ۲ جلد
- مرتضی نوری از اصفهان
- حسین عبدالله پور از آبادان ۱
- رضا طالبیان از آبادان
- اسماعیل فدائی از اراک ۳
- مصطفی قنبر پور از تهران ۲
- رحمان اسماعیلی،
- محمد حسین خاکساران از قزوین
- عبدالصمد ساجدیان از تهران
- سید عباس متولی از کاشان ۳
- احمد شا کریمان از اهواز ۷

رفتار

علی بن ابیطالب (ع)

بازیر دستان

بطوریکہ تاریخ نویسان میگویند حضرت علی با قنبر مانند یکی از افراد خانوادہ خود رفتار میکرد و ہر گز بدیدہ بندگی باو نگاہ نمیکرد و در خوراک و پوشاک برای او با سایرین فرقی نمیکذازد۔ قنبر صادقانہ بخدمت آنحضرت مشغول و بقدری وفادار و مطیع بود کہ اغلب امور مهم و مشکل را بعہدہ او واگذار میکردند۔ ہنگامیکہ حضرت علی پی برد قنبر بمرحلہای رسیدہ کہ میتواند برای خود تہمیم بگیرد و با فکر و اندیشہ خود بر تق و تقی امور پیردازد اورا احضار فرمودہ پرسید چقدر نسبت بمن علاقہ و محبت داری و تا چہ اندازہ مرا محترم میشماری؟ قنبر در جواب عرض کرد با اندازہ جان خود و پیش از ہر کسی دیگر کہ دوست دارم۔ حضرت علی فرمود در صورتیکہ مجبور شوی بر علیہ من اعتراف نمودہ و بدگوئی کنی و مولائی مرا منکر شوی چہ خواهی کرد؟

قنبر جواب داد بھیچ وجہ و بھیچ نحوی قبول نمیکم و تا پای جان ایستادگی نمودہ نسبت بہ و وفادار خواہم بود، علی (ع) فرمود یقین داری تا پای جان خود؟ قنبر گفت بلی حتی جان خود را حاضرم فدا کنم و کلمہ ای بر علیہ تو بر زبان نیاورم۔

حضرت علی فرمود: قنبر! گوش کن۔ روزی فرا خواهد رسید کہ تو تحت چنین آزمایشی قرارگیری و اگر نسبت بمن و فسادار و معتقد باقی بمانی بشہادت خواهی رسید۔ سر تو را گوش تا گوش خواهند برید و در کوچہ ہا خواهند غلطاً نید و ملقبہ کودکان قرار خواہند داد و جسم پی سر تو را بدار خواهند آویخت۔ این سزا و پاداش تو در برابر محبت و ایمانی خواهد بود کہ نسبت بمن داری۔ قنبر گفت مولای من تمام اینہا را از جان و دل قبول دارم و: سری کہ نہ در راہ عزیزان بود۔ بار گرانست کشیدن بدوش۔

بطوریکہ در تواریخ مذکور است پس از شہادت امام علی، قنبر گوشہ عزلت و اعتکاف

گزید و در کوفه بزندگی و عبادت ادامه داد و قبل از واقعه کربلا باتفاق مسیب و مختار و چند تن دیگر از مسلمانان با ایمان و وفادار بزندان افتاد و هنگام واقعه کربلا در زندان بود تا اینکه پس از مدتی آزاد شد - اوروی خاك میخفت و بانان خشك رفع گرسنگی میکرد و پوشاک او از پارچه گونی مانند بود - تمام اوقات خود را بعبادت میگذرانید و بتلاوت قرآن مشغول بود ، یا اینکه بمثل احادیث پیغمبر که از حضرت علی فر گرفته بود میپرداخت .

قبر بی اندازه پر و شکسته شده و در حدود صدسال عمرش بود و روایتی بیش از صد سال از سنش میگذشت که **حجاج** از طرف **عبدالمملک بن مروان** بحکومت کوفه منصوب گردید . حجاج عمیقانه نسبت بحضرت علی و خاندان و پیروان او کینه و عداوت داشت و بی اندازه از آنان اظهار تنفر و انزجار میکرد و بقدری حاکم ظالم و مستبدی بود که بیش از چهل هزار نفر را که اغلب از پیروان علی بن ابیطالب بودند ، بقتل رسانید بطوریکه اعراب او راه مسرف ، لقب داده اند زیرا در خونریزی و قتل عام اسراف میورزید .

روزی حجاج در دربار خود اظهار داشت: بسی موجب بدبختی و بدشانسی است که اینقدر دیر بدنی آ آمده ام تا نتوانم دوستان و نزدیکان علی را بیش و پیش از این شکنجه داده بقتل برسانم و تقریباً بسیاری از آنان قبل از من کشته و قتل عام شده اند و تمام این افتخار نصیب من نگردیده است ! . با وجودیکه هزاران نفر از دوستان و پیروان علی را قصاصی کرده بود ولی هنوز راضی و قانع نبود که این آرزوی قلبی اش یعنی شکنجه و آزار دادن و کشتن پیروان علی بر آورده شده است .

روزی یکی از اصحاب حجاج بوی گفت که میل دوست وفادار و معتمد علی و قنبر خادم مخلص و باوفای آنحضرت هنوز زنده اند ... فرمان داد تا قنبر را حاضر کنند - قنبر با کمر خمیده و ناتوانی و ضعف پیری بحضور او آورده شد و گفتگوی زیر بین آندو صورت گرفت :

حجاج - آیا تو قنبر هستی ؟ قنبر گفت آری من قنبر هستم .

حجاج - آیا لقب تو ابو حمدان است ؟ قنبر - بلی !

حجاج - آیا تو غلام علی هستی ؟ قنبر - آری حضرت علی بن ابیطالب مولا و سرور

و صاحب و معلم و ستاره راهنمای من بود .

حجاج - آیا حاضری بالای منبر بروی و برضد علی سخن و ناسزا بگوئی و او را سب کرده

اعنت بفرستی تا در اینصورت بشو خوبی کنم و استفاده برسانم ؟؟

قنبر - آن خوبی و استفاده ای که بخواهد از انکار حضرت علی بمن برسد برای منی و

مفهومی ندارد و نمیتوان آنرا خوبی و استفاده نامید .

حجاج - اقدام باین امر برای تو آسایش و ثروت و کامیابی بیار خواهد آورد .
 قنبر - حتی اگر تمام بهشت را بمن ببخشند ! برخلاف و علیه حضرت علی بن ابیطالب
 مولای خود لب نمیکشایم و سخن نمیگویم و ذره ای از محبت و عشق آن رادمرد در دلم کاهش نمیآید .
 حجاج - پس در این صورت حکم بکشتن تو خواهم داد ! .
 قنبر - میدانم ، مولای من پیشگویی کرده بود که چنین زمانی فرامیرسد و مرا مانند بن ،
 قصابی میکنند ! .

حجاج - پس تو از این موضوع خوشحالی ؟
 قنبر - من تسلیم خواسته خداوند هستم و مشیت الهی هر طور قرار گیرد بر من گوارا است
 و حتی مرگ موجب خوشنودی است .

حجاج - آیا اینقدر نسبت بعلی عشق و محبت داری ؟
 قنبر - بیش از هر چیز در این دنیا .
 حجاج - چه خاطراتی از علی بیاد میآوری ؟



در آن لحظات تاریک و خطرناک قنبر دوران کودکی و روزهای سخت بردگی خود و سپس
 دوران خدمت بامام علی و مهر با آنها و محبتها و تعلیمات و راهنماییهای عالی و توجهات و غم-
 خواری پدرانه آنحضرت را بیاد آورد مانند بلبل غزلخوانی که در باغ میخواند و آشاریکه
 از کوه فروریزد با ایمانی راسخ و عشق و علاقه بعلی و هیجان زاید الوصفی که ناشی از التهاب
 و احساسات درونی او بود ، صدایش مانند زنگی در سکوت مطلق بصداد درآمد ، لب بسخن گشود
 و چنین گفت :

من غلام مولائی هستم که دوستی صمیمی و خیر خواه برای غلامان و پدری مهربان برای
 یتیمان فقیر و سرپرستی دلسوز برای بیوه زنان و معلولین بود و همیشه بکمک آنان میشتافت و
 گرسنگان را سیر میکرد در حالیکه خود گرسنه و بدون غذا میماند .

من غلام مولائی هستم که همیشه بر حریف غالب بود و زره نمی پوشید و باد و شمشیر یاد و نیزه
 میچنگید و کسی طاقت تحمل ضربه های او را نداشت و هرگز پشت بمیدان نبرد نمیکرد ، در برابر
 فقرا تواضع و فروتنی مینمود و در سرکشان راسر کوبی میکرد و برای رفع ظلم و بیداد گری به پشتیبانی
 مظلوم برمیخواست . من غلام مولائی هستم که هرگز دروغ نگفت و برخلاف عدل و انصاف عمل
 نکرد و با ظلم و شقاوت مبارزه نمود ، هرگز مرتکب گناه و معصیت نگردیدم و در انجام وظایف با نهایت
 حسن نیت و درستی و صداقت سعی و کوشا بود .

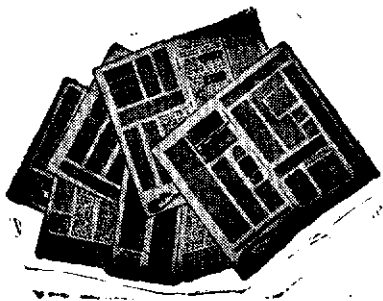
من غلام آن رادمردی هستم که وارث سجایای روحی و محاسن اخلاقی پیغمبران و دارای مغزی متفکر و علم و دانشی وسیع بود - آن نمونه کامل انسانیت و ستاره درخشان بشریت از طرف پیغمبر اکرم محمد بن عبدالله بمولائی و سروری تمام مسلمانان با ایمان و متقی برگزیده گردید و یگانه کسی بود که در راه خدمت به دین اسلام و رسول خدا مردانه قدا علم کرد و هنگامیکه کسان دیگر روگردان بودند و از قبول دعوت حق اجتناب میورزیدند کمر همت و مردانگی بست و با کمال صمیمیت و فداکاری خدمت نمود و صافانه خداشناسی و حق پرستی را با زبان و شمشیر تعلیم داد .

من غلام مولائی هستم که روزها را روزه می گرفت و شبها را با خلوص نیت بعبادت و پرستش خدای یگانه مشغول میگردید و یگانه مردی بود که دنیای تاریک کفر و جهل را به نور بهشتی خود روشن ساخت - فرشتگان او را تمجید و تکریم میکردند و مؤمنین با طاعت و پیروی او افتخار داشتند و ظالمین از ترس او جرئت تجاوز و مظلومین بغیر از او پناهی نداشتند .

من غلام مولائی هستم که دارای روحی پاک و جسمی پاک بود و هرگز دامنش بگناه آلوده نگردید و دستهایش جز برای کار نیک و بسط عدالت و جلوگیری از فساد و تباهی بحرکت در نیامد و اندیشه های نیکو برای برقراری حق و نوابودی باطل داشت .

من غلام مولائی هستم که با سخاوت و با گذشت و خیر خواه و نیکو کار و دانشمندی عالم و در قضاوت عادل و متفکری عاقل بود - مغزی بزرگ و فکری عالی و روشن داشت زیاد فکر میکرد و کم و گزیده سخن میگفت، هرگز تصمیمی بیفایده نگرفت و فکری باطل یا اشتباه بخاطرش نگذشت نسبت بدوستان احسان و بدشمنان اغماض میکرد و پس از غلبه بر حریف باورحکم میکرد و عفو را بر انتقام ترجیح میداد - ایمانش حقیقی و نیتش پاک، اراده اش آهنین، قلبش رؤف بود - خدا را با اعتقاد و ایمان می پرستید و رسول او را دوست داشت در مقابل، خدا و رسول خداهم او را عزیز و محبوب میداشتند .

در این هنگام صورت برافروخته قنبر که بارش و ابروان و مژگان سفید نورانی شده بود و با قطرات اشک شوق و محبت علی که از دید گانش سرازیر میشد جلوه ملکوتی و مخصوصی داشت، آثار حق شناسی و تائیر و تالم درونی او که در چهره اش نمایان بود باعث تحسین و اعجاب حضار گردیده مجلس را مجذوب خود ساخته بود - تمام حاضرین در آن دربار بصورت معصوم و خیره شده مسحور و مجذوب اوشده بودند و بر خلاف احساسات و تمایلات خود غمگین و متأثر شده اغلب چشمها در آن مجلس اشکیار و گریان گردیده و بخاطرات و یادآوری عظمت و بزرگواری حضرت علی بفکر فرورفته بودند صدای ملایم و جذاب قنبر آنها را بیاد آن دوران و بزرگ -



هر وئینیمهای انگلستان شش بر ابر شده اند!

قسمتهای مختلف زندگی تقریباً ضرب المثل است، وقتی می شنویم هر وئینیمهای انگلستان در مدت چند سال علیرغم همه برنامه های مبارزه بر ضد مواد مخدره شش برابر شده است باید بخوبی به نیروی وحشتناک عوامل فساد این جامعه های متمدن پی ببریم . ناراحت کننده ترین قسمت دیگر آمار فوق اینست که هر وئین بیشتر قربانیان خود را از میان طبقه جوان انتخاب میکنند و خطر آن بیشتر متوجه این نیروها و سرمایه های ارزنده انسانی است، بنابراین باید مادر آنچه اقتباس تمدن جدید نامیده میشود بسیار دقیق و محتاط باشیم بدانیم که در اقتباس و پیروی کورکورانه از تمدن غربی همه این عوامل فساد بجامعه ما هم راه خواهد یافت چنانکه متأسفانه در اثر همین گونه اشتباهات امروز هر وئین شدت در جامعه ما نفوذ یافته و بیشتر، جوانان را بالودگی و سقوط و سیه روزی کشانیده است . لازم است تا وقتی که هنوز فرصت باقی

سخنکوی وزارت بهداری انگلستان اعلام داشت: تعداد مبتلایان بمواد مخدر در این کشور شش برابر شده است وی پیشنهاد کرد در روشهای فعلی مبارزه بامواد مخدر تجدید نظر شود .

آمار نشان میدهد که معتادین بیشتر از طبقه جوان هستند ، تعداد معتادین بهروئین و کوکائین از ۹۸ نفر در سال ۱۹۵۹ به ۳۷۲ نفر در سال ۱۹۶۴ رسیده است تعداد هر وئینی ها بیشتر افزایش یافته و از ۴۷ به ۳۲۸ رسیده است البته این ارقام شامل معتادین شناخته شده نیست .

مکتب اسلام : عده ای گمان میکنند تنها محرومین و بدبینهای اجتماع هستند که به آغوش پلید هر وئین و مانند آن پناه میبرند ولی خبر بالا نشان میدهد که در میان جامعه ها و طبقات مرفه هم برای بر طرف نمودن نگرانیها و اضطرابها این اعتیاد خطرناک شدت رو بتوسعه گذاشته است. انگلستان کشوری است که برنامه های آن در بهبود

است در روشهای اقتباس این تمدن تجدید نظر کنیم و با دیدی واقع بینانه نگذاریم اینگونه عوامل فساد و بدبختی ریشه خود را در اجتماع مامحکم کند .

کلیسا سنت ۱۷۰۰ ساله خود را شکست !

واشنگتن - کلیسای کاتولیک یکی از سنت ها و رسوم ۱۷۰۰ ساله خود را شکست این تغییر مربوط به مقررات روزه گیری و پرهیز است .

از این پس تعداد روزه های روزه گیری و امساک تقلیل خواهد یافت ، کاتولیک ها باید فقط دو روز در سال روزه بگیرند .

کیهان ۶۷۶۲

مکتب اسلام : بدنبال این اخبار که

مقامات مسیحیت موسیقی جاز و رقص را بکلیسا راه داده اند این خبر را میشنویم که پدران روحانی بارتکالیف مذهبی مردم را هم بمرور زمان دارند سبک میکنند !

در مسئله جاز و رقص استدلال میکنند که چه بهتر است مسیحی ها این دو هنر مورد علاقه خود را در محیط مقدسی مانند کلیسا گوش کنند و به بینند ! تکالیف را هم بدان جهت سبک میکنند که مسیحی های جنتمن ! امروز حوصله زیادی برای اعمال و تکالیف مذهبی ندارند خدا آینده این مال اندیشیهای پدران روحانی را ختم بخیر کند. در جهان امروز که

هوسها و تمایلات دچار طغیان شده ضرورت احتیاج به توسعه يك رشته تمرینهای روحی مانند روزه بیشتر آشکار گشته است جهان امروز بشدت نیازمند يك رستاخیز اخلاقی است که روزه یکی از مظاهر آن است، بسیار اشتباه است که اثر معنوی و اخلاقی فوق العاده اینگونه تمرینهای عملی را در بهبود بخشیدن زندگی انسانی نادیده گرفته و حقایق را صرفاً فدای هوسها و طرز پسندهای مسیحیهای قرن بیستم بنمائیم پیشرفتهای مادی و کار مداوم کاملاً لازم است ولی از تهذیب و تربیت روان هم هرگز نباید غافل بود .

بدون شرح

تلویزیون

خانواده های سوئدر از هم

پاشیده است

در سوئد تلویزیون عامل اصلی جدائی زن و شوهرها است بسیاری از خانمهای سوئدی شوهرانشان را سرزنش میکنند که برای این بختانه بر میگرددند تا تلویزیون به بینند و سپس در حالیکه چشمشان به تلویزیون است شام بخورند . بطور نسبی در هر خانواده سوئدی يك دستگاه تلویزیون است و همین تلویزیون است که بر نامه زندگی خانوادگی را تنظیم میکند این بر نامه شبانه چنین است : ساعت ده شب که بر نامه از تلویزیون پخش میشود سکوت مطلق در خانه حکمفرما است ، پس از آنهم شوهر از دیدن تلویزیون خسته میشود و خوابش میگیرد

و می‌رود و می‌خواهد و صبح هم باز با داره رهسپار می‌گردد و بدین ترتیب دیگر بخانه و خانواده نمیرسد و وقت ندارد که بازن و فرزندش بنشینند و بگویند و بشنود . کیهان ۶۷۶۳

سال‌های هفتم هزار خود کشی

هرسال در فرانسه ۷۰۰۰ نفر خود کشی میکنند . تلفات ناشیه از خود کشی برابر با تلفات ناشیه از حوادث رانندگی شده است ! البته باید این نکته را در نظر گرفت که اقدام کنندگان به خود کشی پنج یا شش برابر این عده اند که فقط یک پنجم یا یک ششم آنها در اقدام خود موفق میشوند و بقیه نجات داده میشوند .

به موجب آماري که از يك مؤسسه سوانح در پاریس گرفته شده از ۵۰۰ مورد مسمومیت ۱۵ تا ۲۰ درصد آن متعلق بجوانان ۱۵ تا ۲۱ ساله بوده است .

در سال ۱۹۶۲ در حوزه پاریس ۶۹ نفر طبق آمار رسمی خود کشی کردند که در میان آنها ۳۱ نفر جوان ۱۵ تا ۲۱ ساله بودند و وقتی روانشناسان به پرونده‌های خود کشی کنندگان چه آنهاستیکه در اقدام خود موفق شدند یا نشدند مراجعه کردند ملاحظه نمودند که از ۴۰۰ نفر خود کشی کننده ناموفق ۲۸ درصد یعنی بیش از یک چهارم آنها نوجوانانی را تشکیل میدادند که برای چندمین بار اقدام بخود کشی میکنند در این نسبت ۳۰ درصد را دختران و ۳۵ درصد را پسران تشکیل میدهند .

«جرائد»

مکتب اسلام: خود کشی بلای جانگذار

قرن بیستم است باید توجه داشت که بنا به تحقیق بالا ، عده واقعی کسانی که در فرانسه هر سال دست بخود کشی می‌زنند اقل از ۴۵ هزار نفر است ! مگر این جامعه که سابقه اش در تمدن جدید از همه جا بیشتر است تا چه پایه از آرامش روانی و آسایش روحی محروم شده است ! زندگی ماشینی در افزایش انتحار البته اثر مسلم دارد ولی بنظر ما مهمترین علت اینست که این جامعه صرفاً بريك رشته ارزشها و حسابه‌ای مادی استوار شده و خود کشی - کنندگان در لحظه‌ای که خود را کاملاً محروم احساس کرده و از زندگی سیر میشوند هیچ نوع تکیه گاه روحی برای تحمل محرومیت و خوش بین شدن بزندگی ندارند آمارهای جامعه‌شناسان نشان میدهد که خود کشی در میان روستاها کمتر از شهرها و در میان معتقدین بمذهب و اخلاق کمتر از بی عقیده‌ها است .

متأسفانه اخیراً در ایران هم بصرف غرب - زدگی و اینکه انتحار هم يك مدفربی است آمار خود کشی بشدت رو بتوسعه گذاشته است . مثلاً مطابق نقل یکی از جراید در هفته اخیر بیش از ۷۰ نفر دختر - پسر - مرد وزن دست بخود کشی زده اند که عده‌ای از آنها جان سپرده اند و بعضی نیز بر اثر تلاش پزشکان بزندگی بازگشته اند .

مسئله خود کشی جوانان بشدت پدر و مادر -

هارا بیمناک ساخته و آنها را در اتخاذ راه

چاره ناتوان کرده است همه از یکدیگر می -

پرسند چه بکنیم ؟ «جرائد»

مکتب اسلام :

وقتی تربیت‌های غلط ، سستی‌مبانی عقیده‌ای

بمهره برداری بی موردیکی از مطبوعات

اخیراً یکی از مجلات تهران جریانی مربوط به ازدواج و همبستر شدن غیر مشروع یک دختر هشت ساله را (آنهم بدون اجازه ولی شرعی و قانونی) با آب و تاب زیادی نقل کرده و از آن استنباطهای بی منطق و نادرستی نموده است .

بدیهی است از نظر اسلام ازدواج دختران در صورتیکه توأم با همبستر شدن زن و مرد باشد مشروع و بلوغ و رشد است و چنانچه دختر غیر بالغ یا غیر رشید بوده و استعداد و آمادگی همبستر شدن را نداشته باشد ممنوع و حرام است و اگر کسی مرتکب این عمل گردد جرائم سنگینی از نظر قوانین اسلام دارد ، و چنانچه اشخاصی تحت هر عنوانی از این قانون عدول کرده و مرتکب خلاف یاسوء استفاده هائی شوند هیچ ارتباطی با اسلام و قوانین اسلام ندارد و مسلمانانی که پایبند بدستورهای اسلام هستند از این مسائل برکنار میباشند .

و اخلاقی موجود در کشور را در نظر بگیریم نتیجه جز افزایش خودکشی در میان نسل جوان نخواهد بود بنظر ما خوبست پدران و مادران قدری درباره این حقیقت مهم فکر کنند که تا چه اندازه در تربیت دینی و اخلاقی جوانان خود کوشا بوده اند آیا آنها را در زندگی بیک پناهگاه معنوی معتقد ساخته اند؟ تا امروز پدر و مادرها از خطر انتحار که جوانان آنها را تهدید میکنند ناله میکنند ولی متأسفانه خودشان در تربیت صحیح جوانان نشان کوتاهیهای فراوان میکنند علاوه بر اینکه اصولاً « مسئله و مشکل جوانان » امروز برای مقامات مسئله ای کاملاً اساسی و در درجه اول اهمیت است و باید برای آن راه حل های بیندیشند باید پدران و مادران هم در حدود اختیار و توانائیهای خود در تربیت صحیح فرزندان فداکاری و کوشش بخرج دهند .

(بقیه از صفحه ۵۷)

این اوضاع و ابهت مجلس و بزرگداشت علی بی اندازه بحجاج گران آمد بنحویکه صدای خشن و دورگه او با خشم و غضب در سالن منعکس گردیده فریاد زد : بس است - بس است ! فوری سرش را از بدنش جدا کنید و بدور بیاندازید ! ..

سر قنبر بیگناه بخاطر عشق و محبت او و بعلی و حق شناسی و وفاداری اش نسبت بمولای خود علی ابن ابیطالب از بالای پله های دربار حجاج بیائین غلتید و جسم بی سر او را مصلوب کردند . بدینتر تیب زندگانی خادم باوفای مولای متقیان که سراسر بدین داری و خدا پرستی و ایمان و حق شناسی و وفاداری طی شده بود پایان یافت و این بیگناه با شهادت مردانه خود بانهایت افتخار بسایر شهیدان راه حق ملحق گردید . (۱)

(۱) این مقاله از مجله اسلامی « و نقر » که بزبان انگلیسی در کراچی، پاکستان منتشر

میشود ، ترجمه گردید .

بانوئی در زندان

مأمورین سخت در تکاپو بودند شاید بتوانند او را پیدا نموده تسلیم جلادان خون آشام نمایند، ولی هر چه بیشتر می گشتند کمتر می یافتند، چندین مرتبه خانه او و دوستانش را وقت ویوقت بازرسی کرده بودند ولی کوچکترین اثری نمی یافتند، زیرا مرغ از قفس پریده بود. گزارش مأمورین بیشتر معاویه را ناراحت کرده و تصمیم گرفته بود به قیمت که هست از این مقصر سیاسی « عمرو بن الحمق الخزاعی » که از دوستان باوفای امیر المؤمنین علی (ع) محسوب می شد انتقام بگیرد، چه معاویه از یاران آنحضرت دلی خونین داشت، اکنون هم که روزگار با شهادت پیشوای انسانها و علی (ع) او را بیکه تازمیدان خلافت کرده بود بهتر نمیتوانست مخالفین را اعدام نموده و یارو انه سپاه چالهای زندان کند، بنا بر این دستور داد اکنون که عمرو متواری است همسرش را توقیف کنند « آمنه » همسر باوفای عمرو را در غیاب او بر خلاف کلیه اصول انسانی دستگیر و تسلیم زندان دمشق نمودند، در حالیکه عمرو از این ماجرا کوچکترین خبری نداشت.

* * *

ساعات بکندی سپری می شد، روزها مانند شب تاریک و ظلمانی بود. شبها طولانی و خسته کننده بنظر میرسید سکوتی عمیق و مرگبار محیط زندان را فرا گرفته بود؛ زندانیان بی گناه نیز گویا حال و حوصله ناله کردن نداشتند تنها ضجه و فریاد بعضی از محکومین زیر تازیانه های زندانیان بود که گاه و بیگاه سکوت را درهم می شکست و سایرین را نیز دچار ترس و وحشت مینمود، بدین ترتیب هفته ها و ماه ها گذشت « آمنه » کم کم بمحیط زندان خو گرفته بود، و از همسر هربانش اطلاعی نداشت او مانند سایر زندانیان هر روز که میگذشت خطی بدیواری کشید تا شماره روزهای را که در زندان بسر برده از شمارش خطها بداند، شماره خطهای دور تا دور اطاق آمنه از شصدهم تجاوز کرده بود و این خود نشان میداد که نزدیک دو سال است که بسیار چال زندان مبتلا شده است.

آنروزها دلهره عجیبی به او دست داده بود، خودش هم نمیدانست چرا بیش از پیش ناراحت

است شبها قیافه مظلوما نه شوهرش را در خواب میدید که در کوه‌های خیلی بلند منزل دارد، و از آنجاها هم بالاتر می‌رود گویا می‌خواهد با آسمان پرواز کند؛ وحشزده از خواب می‌پرد و نمیدانست آینده‌اش چه خواهد بود با همه ناراحتیها با خود می‌گفت: خدا کند که «عمرو» گرفتار نشود، یکروز صبح بود که صدای باز شدن درب بزرگ و آهنین زندان و پیچ‌پیچ مأمورین نشان میداد که امروز خبری است، شاید زندانی تازه‌ای آورده باشند، در این اثنا آنمتموجه شد مأمور زندان بظرف او می‌آید، وی بزحمت میتواند به بیند که زندانبان چیزی در دامن پنهان کرده همینکه نزدیک او رسید آنچیز را بسوی آینه پرتاب کرده گفت این هدیه‌ای است که از طرف خلیفه (معاویه) برایت آورده‌ام!

آیا هدیه معاویه چه بود؟

دو سال تلاش مداوم مأمورین برای پیدا کردن عمرو بالاخره به نتیجه رسیده بود، او را در یکی از کوهستانهای موصل در میان غاری دستگیر نموده بامر فرماندار موصل بدون محاکمه بدست جلادان خون آشام سپرده بقتل رساندند، سپس سر مقدسش را از بدن جدا کرده بدمشق نزد معاویه فرستادند، بگفته مورخین این اولین سری بود که در اسلام از شهری بشهر دیگر فرستاده می‌شد معاویه از دیدن سر بریده عمرو خشنود شده دستور داد سرا بزندان نزد همسرش ببرند و بمأمور نیز سپرد که مواظب گفتار آینه باش و آنرا بخاطر بسیار وبدون کم و کاست برای من نقل کن. این هدیه‌ای بود که زندانبان از طرف معاویه برای يك بانوی بی‌گناه آورده بود.

آینه بمحض دیدن سر بریده شوهر، یکه‌ای خورده لرزه‌ای سر تا پایش را فرا گرفت و ضعف بر او مستولی شد و از حال رفت پس از ساعتی که بحال آمد سر را بوسید و گفت: آه چه ظلمها و ستمها که از طرف خلیفه بیدادگر بر تو وارد شد، آه که چه در بدریها کشیدی، مدتی طولانی و دراز ترا از من دور کردند و مرا بفرات مبتلا ساختند، اکنون هم سر بریده‌ات را برام آورده‌اند، خوشا بسعادت تو ای همسر باوفا! آری خوشا بحال تو که شربت شهادت نوشیدی، و مرغ روح از تنگنای قفس آزاد شد، از این محیط مرگبار رستی، دیگر مأمورین در تعقیب تو نیستند، دیگر نباید از کوهی بکوهی و از بیابانی بیابان دیگر پناه ببری بدان که همسرت نیز هرگز ترا فراموش نخواهد کرد ..

سپس مأمور را مخاطب قرار داده گفت: گوش کن و بخاطر بسیار و از طرف من بمعاویه بگو: خدا بچه‌هایت را یتیم کند خدا خاندان ترا بقرس و وحشت گرفتار سازد، خدا ترا نیا مرزد. مأمور بنزد معاویه رفت و سخنان او را نقل کرد، معاویه آینه را احضار کرد عده‌ای از درباریان

متملق و چاپلوس حضور داشتند منجمله ایاس بن حسل که مردی بدقیافه و دهن دریده بود که زبانش سنگین و بسختی تکلم می نمود ، در این موقع آمنه وارد مجلس شد معاویه با و رو کرده و گفت: ای دشمن خدا سخنانی را که نقل می کنند تو گفته ای؟- آری من گفتم! انکار نمی کنم ، و عذر هم نمیخواهم ، و علاوه بر این نفرینها بتو کرده ام و میدانم که عذاب خدا در کمین تست ، و بزودی شعله های خشم پروردگار تار و پود وجودت را خواهد سوزاند، معاویه از این سخنان سخت ناراحت شد «ایاس» که عصبانیت او را حس کرد گفت : ای خلیفه! دستور فرمائید این زن گستاخ را بکشند بخدا و از شوهرش بقتل سزاوارتر است .

آمنه ایاس را مخاطب قرار داده گفت : خاک برسرت ! تو که از هر چیز بغور باغه شبیه تری توئی که فساد از سر تا پایت می بارد، و هیچگاه آهنگ صلح ننموده ای شما چاپلوسان متملق هستید که دیروز شوهر مرا بکشتن دادید و امروز هم این باغی را بقتل من تشویق می کنی، معاویه از رشادت آمنه تمجب کرده خنده تلخی نمود و گفت نه، ترانمی کشم ولی فوری شام را ترک نموده در این حد و هیچ درنگ مکن .

بسیار خوب ، گمان کردی من بشام علاقه دارم؟ نه بخدا ، در شام شوهر عزیزم را از دست دادم یغماگران شام مرا از هستی ساقط کردند ، او که در این شهر لعنتی روز خوشی ندیدم، آری میروم و زود هم میروم ، و امیدوارم که خبری از من در این شهر نگیری معاویه با اشاره دست اجازه خروج داد...

آمنه از در خارج شده می گفت : شکفتا! معاویه زبانش را بسته و بادست اشاره می کند بخدا که شوهرم در پیشگاه عدل الهی آنچنان با او محاکمه کند ، که تسمه از گردنش کشیده شود . در این بین با مردی بنام اسود هلالی که از طرفداران معاویه بود بر خورد کرد، اسود دارای قیافه کریه و کله طاس بود ، سخنان آمنه را شنیده گفت : مقصودت کیست ؟ شوهرت با چه کسی مخاصمه خواهد کرد؟ . خلیفه را میگوئی ؟ خدایت لعنت کند .

آمنه نگاهی بسر تا پای او کرده قیافه منحوسش را بر انداز نمود و گفت : رسوای بی همه چیز! مرا لعنت می کنی! تو که سر تا پایت بفض خداوند گرفتار شده ، گمشو ! بد بخت کسی که یارش تو باشی .

اسود متحیرانه نگاهی با آمنه افکند سپس از عا برین پرسید این زن کیست ؟ عابری که آمنه بانوی شجاع و طرفدار علی (ع) رامی شناخت با و معرفی کرد ، اسود وقتی او را شناخت معذرت خواهی نمود آمنه عذر او را پذیرفته گفت: مواظب باش دیگر این چنین جسورانه صحبت نکنی . اسود بدر بار میرفت قضیه بر خوردش با آمنه را نیز برای معاویه باز گو کرد . معاویه گفت

آری بخدا سخنانش نافذ و صراحت لهجه اش بی مانند است آنکاه ببیدین اوس رو کرده گفت حال که قتل شوهر، زندان، تهدید و بالاخره فشارهای گوناگون نتوانست این بانورا از پا در آورد خوب است از راه تطمیع وارد شویم اکنون کیسه طلا برای او بیرو قرضهایش را نیز ادا کن شاید بتوانیم بدین ترتیب جلوزبانش را بگیریم، عبید پولهارا با خود برداشته بسراغ آمده رفت، پس از بر خورد با او گفت جایزه ایست که از طرف خلیفه بشما تقدیم می کنم! آینه از شنیدن این حرف ناراحت شده گفت بروید، بگذارید ساکت باشم، شما نامردها، شما ستمگران، شوهرم را کشتید و اکنون برایم جایزه آورده اید، نه! مرا با مال دنیا کاری نیست! (بلاغات النساء ابن ابی طیفور)

(بقیه از صفحه ۲۹) و حرارتی ایراد میگردد و بالاخره مسئله تشکیل يك حکومت جهانی فکر موج داری است که بسیاری از مغزهای متفکر را بخود متوجه و مشغول داشته است مسئله مهم اینست که وقتی این طرح ها مورد مطالعه قرار میگیرد برای هر فردی که با اینگونه مسائل سروکار داشته کم و بیش از اوضاع بین المللی و حوادث روزمره جهانی آگاه است چند سؤال اساسی خود بخود مطرح میگردد این سؤالات از يك بحث مهم سرچشمه میگیرد و آن اینست که آیا راستی با طرز تفکر بسیاری از ملت های امروز و با ناسا مانیها و اوضاع و احوال و شرایط خاص سیاسی و اقتصادی و اجتماعی جهان حاضر تشکیل شدن يك حکومت جهانی امکان پذیر است یا متأسفانه رؤیائی است مانند آنچه افلاطون بصورت مدینه فاضله خود را بان مشغول داشته بود؟ رؤیائی که بسیار شیرین و وطنی است اما چنین مینماید که تحقق خارجی آن هرگز دست نخواهد داد!

يك ضایعه اسفناك

در آخرین روزهای که مجله تحت چاپ بود از «تهران» اطلاع رسید که حضرت آیه الله حاج شیخ محمد رضا تنکابنی که از علماء بزرگ مرکز و از شخصیت های برجسته روحانی ایران و مورد علاقه عموم طبقات بودند روز دوشنبه ۱۹ ذی الحجه بدرود حیات گفته اند.

فقید سعید در شهرستان تنکابن در يك خانواده محترم روحانی چشم بدنيا گشود مراحل مقدماتی تحصیلات خود را در همان شهرستان و در قزوین پیاپی رسانیده، و مراحل عالی را در نجف اشرف گذرانیدند، درباره شخصیت او همین بس که از محضر اساتید و مراجع بزرگ عالم تشیع مانند آیات عظام مرحوم حاج میرزا حبیب الله رشتی و مرحوم آخوند ملا کاظم خراسانی و مرحوم سید محمد کاظم یزدی سالیان دراز استفاده کرد پس از مراجعت بایران فضا و طلاب علوم دینی سالیان متمادی از محضر پرفیض او استفاده می کردند.

ما این ضایعه بزرگ را بموم جامعه روحانیت شیعه مخصوصاً بفرزند بر و مندش حجة الاسلام خطیب دانشمند جناب آقای فلسفی تسلیمت میگوئیم.